

بسم الله الرحمن الرحيم

مطالب این کتاب؛ برگرفته بخشی از زحمات بسیار یکی از عرفای بزرگ شیعه است که برای شناخت بهتر ولایت بیان شده است. ان شاء الله ارزشمندی حقایق قدردان که در اختیارمان قرار گرفته، باشیم.

این حرف‌ها گفتنش خوب است؛ اما قبول کردنش بهتر است، وگرنه با این حرف‌ها گذران هستی. به این حرف‌ها یقین داشته باش. با مردم گذران باش نه با ولایت. به امام زمان (علیه السلام) قسم نجات شما در این حرف‌هاست، بیاپید قدر این حرف‌ها را بدانیم و به این حرف‌ها عمل کنیم. والله، بالله، این حرف‌ها فقط اینجا و در این کتاب است. هیچ جای دیگری این حرف‌ها نیست. جای دیگر حرف دنیاست. فهمیدن این حرف‌ها توفیق می‌خواهد، توفیقش آن است که ائمه باید کمک کنند وگرنه به راه خودت می‌روی!

نقش؛ یعنی محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

نقش؛ یعنی محبت حضرت زهرا (علیها السلام)

نقش؛ یعنی اتصال به ولایت

نقش؛ یعنی یقین به ولایت

نقش؛ یعنی گناه نکردن

وقتی نوح پیامبر، اسم پنج تن را به کشتی زد، کشتی آرام گرفت. اسم پنج تن را در قلبت بزن تا آرام شوی. آرامش یعنی چه؟ یعنی این که هر چیزی از دانشمندان،

پرفسورها و رؤسای دانشگاه، به تو می‌رسد، اگر مطابق ولایت نباشد، خنثی کن؛ این یعنی آرامش.

محتویات

- ۱ چطور اسم پنج تن را در قلبمان بزنیم تا آرام شویم؟
- ۲ نقش؛ یعنی گناه نکردن
- ۳ از کجا نقش ولایت تولید می‌شود؟
- ۴ چه طور نقش داشته باشیم و نقص و نحس نداشته باشیم؟
- ۵ حرف ولایت چیست؟
- ۶ چطور بشر فراموش می‌کند و از امتحان در نمی‌آید؟
- ۷ عامل نقش بستن در دل ما چیست؟
- ۸ چطور می‌شود این حرف‌ها در دل‌مان نقش ببندد؟
- ۹ یک وقت خواست مؤمن در دهان ما نقش بسته، یک وقت خواست مؤمن در قلب ما نقش بسته.
- ۱۰ چطور بشود که از ائمه یا مؤمن استفاده شایسته ببریم؟
- ۱۱ شرط نقش چیست؟
- ۱۲ شرط تکمیل شدن نقش چیست؟
- ۱۳ چه چیزی نقش را کم‌رنگ و به آن خدشه می‌زند؟
- ۱۴ نتیجه نقش چیست؟ تزریق چیست؟
- ۱۵ نقش جلسه ولایت چیست؟
- ۱۶ نقش جلسه بنی ساعده چیست؟
- ۱۷ ثابت ماندن نقش در چیست؟
- ۱۸ سیره و روش برخورد امام و مؤمن با نقش چیست؟
- ۱۹ نقش ظاهری و نقش باطنی چیست؟
- ۲۰ نقش علی (علیه السلام) چیست؟ نقش مؤمن چیست؟
- ۲۱ چه چیزی نقش را عوض می‌کند؟
- ۲۲ نقش موقت و دائم چیست؟
- ۲۳ چطور نقش ولایت اثر ندارد؟
- ۲۴ شما چطور بفهمی کارت موقت است یا نه؟
- ۲۵ چطور ولایت، نقش دائم و همیشگی داشته باشد؟

چطور اسم پنج تن را در قلبمان بزنیم تا آرام شویم؟

امر پنج تن را اطاعت کن، ببین چقدر آرام می‌شوی. امر ائمه را اطاعت کن؛ یعنی شما نقش پنج تن را در دلت بزن و آن را در قلبت پیاده کن. از اطاعت امر آدم به همه جا می‌رسد. هر کاری که می‌کنیم اثری در خودت می‌گذارد؛ یعنی نقش می‌بندد. حرف که می‌زنی در دنیا می‌ماند. همه اعمال ما در دنیا می‌ماند. حالا یک اثری در دنیا می‌گذارد، یک اثری در اعمالت می‌گذارد. این نقش و اثری که می‌ماند خدای متعال فردای قیامت افشا می‌کند. اگر مطابق ولایت باشد قبول می‌شود و اگر مطابق ولایت نباشد فاسد است.

قوه لامسه عالم ضبط دارد، هم اثر می‌گذارد، هم ثبت می‌شود. دست شما شهادت می‌دهد که هفتاد سال در دنیا بوده‌ام و کارهایی کرده‌ام. هفتاد سال جاذبهات را در این دست قرار داده است. این نقش بسته است. وقتی در محشر می‌آیی شما آن نقش‌های بد را حاشا می‌کنی. حالا که حاشا کردی مهر بر زبانت می‌زند؛ اما خدا به دست و پایت اشاره می‌کند که افشا کنند. حالا اگر حاشا نکنی شما داری حرف می‌زنی. این دست شما، چشم شما، پای شما، جاذبه هفتاد سال شما را که نقش بسته می‌گوید. اگر بدانیم هرکجا هستیم یک جاذبه‌ای دارد که آن را نقش می‌بندد، دیگر گناه نمی‌کنیم. حالا آن اثری که بر شما می‌گذارد یک بروزی دارد. آن است که می‌گوید اگر می‌خواهی نقش پنج تن را برداری، امرشان را اطاعت کن. پس امر هرکسی را اطاعت کنی، نقش آن را برمی‌داری.

خدا یک قوه لامسه در تمام خلقت قرار داده است. حالا که قرار داده به وقتش امر می‌کند و افشا می‌شود. آن پرده‌ای که پشت سر مأمون ملعون بود و عکس دو شیر بر روی آن پرده بود. وقتی دلکک لقمه را از دهان امام رضا (علیه السلام) انداخت، امام رضا (علیه السلام) به او گفت: نکن؛ اما دوباره تکرار کرد. امام رضا (علیه السلام) به او گفت: نکن. دفعه سوم امام رضا (علیه السلام) دید دارد به او تهمت می‌زند، سزایش را به او داد. هیچ کجا امام رضا (علیه السلام) چنین کاری نکرده بود. به آن دو نقش شیر امر کرد، این دشمن خدا را بخورید، آن دو نقش،

دو شیر شدند و آن دلک را خوردند. حتی یک قطره از خونش را هم زمین نریختند. امام، جان می‌دهد و جان می‌گیرد. بعد آن دو شیر اشاره کردند که مأمون را هم بخوریم؟ امام رضا (علیه السلام) فرمود: نه. بعد به آن دو اشاره کرد و دو نقش روی پرده شدند.

«الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیه‌م و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون» (سوره یس، آیه ۶۵) امروز بر دهانشان مهر خاموشی نهیم و دست‌هایشان با ما سخن گویند و پاهایشان به آنچه کرده‌اند گواهی دهد.

نقش؛ یعنی گناه نکردن

خانواده‌ای به اصفهان رفتند منزل قوم و خویششان. زنش کار به آب داشت، به صاحب خانه گفت: حمام کجاست؟ گفت انتهای کوچه حمام منجاب است، این رفت سؤال کرد؛ یک جوانی خانه خودش را نشان داد، رفت داخل خانه و در را بست. آن مرد به آن زن گفت باید با من دوستی کنی، دید گیر افتاده، زن گفت حرفی ندارم. من غریب این شهر هستم، گرسنه‌ام برو یک چیزی بخر بیاور، این مرد هم رفت تا یک چیزی بخرد و بیاورد، زن متوسل به آقا ابوالفضل (علیه السلام) شد. چون آقا ابوالفضل (علیه السلام) خیلی نجات‌دهنده است. گفت ابوالفضل جان، من غریبم، اینجا آمده‌ام، این مرد می‌خواهد به من خیانت کند. خلاصه دری باز شد، این زن نجات پیدا کرد و رفت. آن مرد وقتی برگشت، آمد دید آن زن رفته است، این در دلش نقش بست. بعد از بیست سال که می‌خواهد بمیرد گفت: خانم، حمام منجاب اینجاست و مرد. خسر دنیا و الاخره شد. آن مرد نقش آن زن در دلش بود که گفت: خانم حمام منجاب اینجاست. شیطان در قالب آن نقش آمد و آن شخص نقش را پذیرفت و از دنیا رفت. مواظب باشید نقش بد در دلتان ایجاد نشود. محبت دنیا مثل نجاست است که اگر یک سر سوزنش به تو باشد نمازت باطل است، اگر به اندازه سر سوزنی محبت دنیا داشته باشی، به بکریت ولایت لطمه می‌زند، آن وقت ماوراء تو را نمی‌پذیرد. عیسی را در آسمان چهارم نگه داشتند. چرا؟ چون محبت سوزن و نخ داشت. عیسی اتکای مطلق به خدا نداشت.

خدا تو را دعوت کرده چرا سوزن و نخ می‌بری؟ مریم هم اتکایش به خدا نبود، حالا

عیسی را که آیات خداست به او داده، حواسش پیش بجهاش رفت، حالا خدا به او گفت «اخرجی یا مریم» مریم گفت: خدایا چند سال رزقم را می‌دادی حالا می‌گویی برو درخت خرما را تکان بده؟ خرما می‌ریزد و بخور؟ اما خدا به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید: علی جان، داخل شو. چون علی نقش دنیا و کسی را نداشت، علی (علیه السلام) نقش خدا را داشت، حالا خدا گفت به من داخل شو.

آن مرد نقش حمام منجاب در قلبش بسته شده بود. آن دعوت خدا و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را نپذیرفته بود. دعوت آن زن را پذیرفته بود. آن وقت موقع مردن می‌گوید: خانم، حمام منجاب اینجاست و بی‌دین می‌رود. تو نگو، خانم اینجاست، تو نگو، فلان پسر اینجاست و بمیری بدبخت بیچاره. تو بگو علی (علیه السلام) اینجاست، تو بگو زهرا (علیها السلام) اینجاست، تو بگو امام حسین (علیه السلام) اینجاست، آنوقت بالای سرت می‌آید. آن مرد اثر گنااهش، نقش محبت آن زن در دلش شد، حالا آن نقش بروز می‌کند چطور؟ «العلم فی الصغر، کالنقش فی الحجر» علم در کوچکی مانند نقش در سنگ است. همان طور که یک نقش، روی یک سنگ می‌ماند و از بین نمی‌رود نقش دل ما هم از بین نمی‌رود و بروز می‌کند.

شما جوانان عزیز، با مردم برخورد داشته باشید. باید نقش ولایت در دلتان باشد، نقش امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، نقش حضرت زهرا (علیها السلام)، نقش حضرت امام حسین (علیه السلام) و نقش ائمه طاهرین (علیهم السلام). آن وقت با آن‌ها محشور می‌شوید. باید ولایت در قلبتان مستقر باشد، باید ولایت در قلبتان نقش داشته باشد. آن نقش ولایت در دلت رشد می‌کند و آن وقت به تو تزریق می‌شود. وقتی تزریق شد، دیگر گناه نمی‌کنی. نقش کم و زیاد می‌شود؛ اما اگر تزریق شود کم و زیاد نمی‌شود. آن وقت «سلمان منا اهل البیت» می‌شوی.

از کجا نقش ولایت تولید می‌شود؟

1. گناه نکنی 2. حتی الامکان سخی باشی 3. دنبال خلق نروی

آدم باید ولایت‌خواه باشد و رفیق‌خواه. خدا می‌گوید: یا لطیف، یا رفیق، اسم خدا یا لطیف و یا رفیق است. اگر دنبال خلق بروی، نقش خلق را برمی‌داری. بیشتر این جوانان که خراب می‌شوند، رفیق‌باز می‌شوند. رفیق‌بازی؛ یعنی دنبال رفیقی که

توجه به ولایت ندارد می‌روی، آن وقت خدا تو را با آن محشور می‌کند. حالا تو دنبال رفیقی برو که ولایت دارد. خیال نکنید که فقط ما باید با ائمه (علیهم السلام) نقش داشته باشیم، ما باید نقش همدیگر را هم داشته باشیم. یک حرفی را شیطان برایت بزرگ می‌کند، که چرا چنین کرد؟ چرا این طوری کرد؟ اما اگر نقش همدیگر را داشته باشیم، رفع همه این‌ها را می‌کند؛ چون یک مؤمن را که زیارت می‌کنی، چهارده معصوم (علیهم السلام) را زیارت کرده‌ای، آن مؤمن نقش ائمه (علیهم السلام) را دارد، آن مؤمن، نقش ولایت را دارد، آنوقت آن مؤمن متقی می‌شود.

عده‌ای پیش من می‌آیند که امام زمان (علیه السلام) را ببینند. این آدم، فساد و گناه و خارجی‌ها و دنیا و بدعت‌گذار در درونش نقش بسته. کجا می‌خواهی امام زمان (علیه السلام) را ببینی؟ تو فقط شیطان را می‌بینی. موسی وقتی پیش شعیب آمد، شعیب به موسی گفت: تو یک سال پیش من بمان حالا که ایستادی، زن نداری، یکی از دخترهایم را به تو می‌دهم و هر چه گوسفندان ابلق زایید، برای تو باشد، این گوسفند یا باید سام باشد، یا کبود، گوسفند ابلق خیلی کم است. وقتی گوسفندها می‌خواستند قاطی شوند، موسی چهار تا چوب را برداشت این طرف و آن طرف گذاشت، چوب‌ها را ابلق کرد، تمام گوسفندها ابلق زاییدند، تمام گوسفندها نقش گرفتند. این در نطفه آن‌ها نفوذ می‌کند. شما کجا به غیر امر نگاه می‌کنید؟ در زمان موسی هفتاد قبیله بودند، از هر قبیله یک نفر انتخاب شد، آمدند پیش موسی که ما می‌خواهیم خدا را ببینیم. خدا گفت: «لن ترانی» هرگز مرا نمی‌بینی. بعد نوری به کوه طور تجلی کرد و آن کوه متلاشی شد، موسی غش کرد و آن هفتاد نفر مردند. جبرئیل موسی را به هوش آورد، موسی دعا کرد و آن هفتاد نفر زنده شدند. بعد موسی به خدا گفت: خدایا نور تو بود؟ گفت: لا! گفت: نور محمد و آل محمد (علیهم السلام) بود؟ گفت: لا! خدا گفت: نور یکی از شیعه‌های آخرالزمان بود. گفت: خدایا، مرا از آنها قرار بده. خدا گفت: لا! وقتی خدا به موسی گفت: لا! یعنی تو نقش ولایت، موقت است. تو نقش نبوت داری. آنکه تو می‌خواهی از شیعه‌ها باشی، آنها نقش ولایتشان همیشگی و ثابت است. رنگ خدایی گرفتند.

صبغة الله یعنی رنگ خدایی بپذیرید، رنگ خدایی نقش امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. چرا؟ چون تو ترک اولی داری، آن متقی و شیعه ندارد. خدا آنجا که

آدم را آفرید رزقش را هم معلوم کرد. تو گناه نکن، مثل ائمه (علیهم السلام) می شوی. از اول عمرم به زن مردم نگاه نکردم، زیرا نقش ولایت، نقش دیگری پیشش نمی آید، ائمه طاهرین (علیهم السلام) پیشش می آیند. انبیاء ترک اولی دارند، ما گناه می کنیم. ما اگر گناه نکنیم نقش ائمه (علیهم السلام) را می گیریم. وقتی گناه جلو آمد، گناه نکردنش خیلی مهم است. آن آدمی که این جور است، اصلاً گناه را نمی بیند که به طرف آن برود، این است که امام حسین (علیه السلام) او را در بغل می گیرد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: شما عضو ما هستید اگر گناه کنید جدا می شوید. پس ما که گناه کردیم از امام زمان (علیه السلام) جدا می شویم. تو باید نقش داشته باشی؛ اما عوض نقش، نقص و نحس داری. تو اگر نقش داشته باشی، نقص و نحس نداری. به دینم، راست می گویم شما رفقای عزیز اگر نقش ولایت داشته باشید نقص و نحس ندارید و حرف خلق به شما اثر نمی کند.

چه طور نقش داشته باشیم و نقص و نحس نداشته باشیم؟

قبولی ولایت را داشته باشیم. وقتی به حرف ولایت می روی، عیب و نقص در تو وارد نمی شود؛ چون ولایت، کل کمال است و به کل کمال می رسی. کل کمال که نقص و نحس ندارد. اگر تو کل کمال داشته باشی، باید وصل به ولایت باشی، وصل به خلق نباشی، وصل به بدعت گذار نباشی. این شخص اتصال به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شده اتصال به زهرای عزیز (علیها السلام) شده اتصال به ائمه (علیهم السلام) شده. سواد را تو از خلق بهره می ببری، آن سواد باید در اختیار کل کمال باشد. کل کمال، ائمه طاهرین (علیهم السلام) هستند و گرنه آن سواد به ضرر و زیان تو است. عایشه سواد داشت کل کمال نداشت چند هزار حدیث حفظ است ولی اهل جهنم است. اما اوپس شاید یک یا دو حدیث داشت؛ اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) را کفواً احد می دانست. این افضل سوادهای کل خلقت است. وقتی شما سوادت را در اختیار امر گذاشتی با امر کل خلقت هماهنگ می شوی و خدا به تو «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» می دهد؛ چون خلقت در اختیار خداست که با امر آنها هماهنگ می شوی. اگر این طوری باشی، نقشت ولی الله الاعظم می شود؛ یعنی نقش امرش در درونت شکل می گیرد.

تمام شما کمال دارید، این آقا مهندس برق است، کمال دارد. این آقا دکتر است، کمال دارد، این آقا لباس فروش است، الحمد لله، تمام مهندس و دکتر هستید، این را کمال می گویند. پس باید کوشش کنید کل کمال به دست آورید. کل کمال چیست؟ کل کمال باید امر آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را اطاعت کنی، سوادت را در اختیار امر بگذاری، با امر کل خلقت هماهنگ شوی. تو باید سوادت را نزد خدا و ولایت بگذاری، همه چیزت را در اختیار امر بگذاری، با امر هماهنگ می شوی. این می شود کل کمال با امر تمام این خلقت تو هماهنگ می شوی. اگر تو کل کمال داشته باشی، باید وصل به ولایت باشی، وصل به خلق نباشی، وصل به بدعت گذار نباشی، وصل به خیالات نباشی. وصل به نقشه کشیدن نباشی، وصل به گران فروشی نباشی، نقش دروغ و خدعه نداشته باشی، آن وقت نقشت ولی الله الاعظم می شود. نقش خلق را داشتند که امام حسین (علیه السلام) را شهید کردند

اگر نقش دنیا و خلق را داشته باشی، خوب، بد را تشخیص نمی دهی دنبال بازی می روی. هیچ نقشی نداشته باش؛ چون خدا قسم خورده که من رزقت را می دهم، «والله خیر الرازقین»^[1] امیدوارم شماها خیال دیگری در دلتان نباشد و فقط نقش ولایت را داشته باشید. حالا وقتی نقش داشتی کمال پیدا می کنی، وقتی کمال پیدا کردی در اطاعت امر ولایت می روی، امر ولایت امر خداست. عزیز من، خاضع و خاشع باش. اگر در اختیار امر باشی و الله امر شما را راهنمایی می کند. من شب و روز به فکر این هستم که حرف بزنم، شما هدایت بشوید. من شما را می خواهم محض خدا، نه محض دیگری. کل کمال شما، همین حرف هاست. اگر کسی نقش داشت، نمی تواند جای دیگری برود، آن جنبه مغناطیسی ولایت، ایشان را می گیرد. ما بیشترمان جنبه مغناطیسی ولایت نداریم. فقط حرف ولایت را می زنیم. ما جنبه مغناطیسی تلویزیون و ماهواره داریم؛ آن وقت می فرماید: در آخر الزمان اگر یکی با دین از دنیا برود، ملائکه تعجب می کنند؛ چون وقتی دنبال گناه رفتی از ولایت جدا می شوی. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: شما عضو ما هستید؛ ولی اگر گناه کنید از ما جدا می شوید.

نقشی که ما داریم معمولاً از جنس دانستن است، نه از جنس دیدن و یقین. نقش دانستنی، نقش مردمی است. از خلق گرفته شده و از ائمه (علیهم السلام) گرفته نشده. اگر از ائمه (علیهم السلام) بگیرند آن نقش، دائمی است. ولایت باید

به شما تزریق شود. همانطور که خون در درون پوست و یک ذره رگت را می‌زنند از آن بیرون می‌آید، وقتی ولایت به شما تزریق شد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را کفواً احد بدانی، وقتی ولایت به شما تزریق شد و حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) را کفواً احد بدانی، وقتی ولایت به شما تزریق شد و امام حسین (علیه السلام) را کفواً احد بدانی، دیگر کسی نیست که دنبالش بروی، آن وقت امر از شما تولید می‌شود، دیگر چیزی در دلت نیست، متقی می‌شوی. متقی امر از او تولید می‌شود.

ما ائمه (علیهم السلام) را مثل خلق حساب می‌کنیم. انصافاً چه کسی مثل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است؟ انصافاً چه کسی مثل حضرت زهرا (علیها السلام) است؟ انصافاً چه کسی مثل امام حسین (علیه السلام) است؟ خدا درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: اگر عبادت جن و انس کنی، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را قبول نداشته باشی به رو در جهنم می‌اندازمت. پس تو اگر علی (علیه السلام) را قبول نداشته باشی مشرک و کافر به خدایی. خدا به امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید: «یا ثار الله و ابن ثاره» ای خون خدا، پسر خون خدا. تزریق، مثل خون است که به تو تزریق می‌شود. چه طور خون در رگ‌هایت نباشد قدرت نداری. خدا می‌فرماید: قدرت من، امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) است. حالا آن کسی که بخواهد به تو، چیزی غیر امر را تحمیل کند آن را خنثی می‌کنی. مانند میثم، سلمان، مقداد، اباذر و بلال که غیر امر را خنثی کردند. وقتی به تو تزریق شد و آن‌ها را خنثی کردی به تو می‌گوید «سلمان منا اهل البيت»، همان‌طور که ائمه گناه را خنثی می‌کنند، دوست آن‌ها هم گناه را خنثی می‌کند. وقتی ولایت به تو تزریق شود تمام کارهایت تأمین است؛ دیگر نمی‌توانی غیر امر را قبول کنی. حالا که به تو تزریق شد تو را از خلقت جدا می‌کند.

حرف ولایت چیست؟

حرف ولایت، مثل نقش ولایت است. باز حقیقت نیست، حضوری از حقیقت است. نقش، حضوری از حقیقت است. متقی حرف ولایت را می‌زند، نه حقیقت ولایت را. حقیقت ولایت و حقیقت نقش حرف دیگری است. حرف ولایت، قبولی ولایت نیست؛ یقین به ولایت، قبولی ولایت است. همه مردم حرف ولایت

می‌زنند. دومی هم حرف ولایت می‌زد؛ اما یقین به ولایت نداشت. پس اغلب مردم آخرالزمان که بی‌دین می‌روند، حرف ولایت را می‌زنند، نه که امر ولایت را اطاعت کنند. امیدوارم ما از آنها نباشیم. حالا وقتی نقش داشتی کمال پیدا می‌کنی، وقتی کمال پیدا کردی در اطاعت امر ولایت می‌روی. امر ولایت امر خداست. ولایت ائمه (علیهم السلام) این حرف‌ها است. هر چیزی را باید شما به او یقین کنید، اگر به آن یقین نکنید، آن کار موقت است. تو از آن کار برمی‌گرددی. تو دلت می‌خواهد دنبال سواد بروی. دنبال کار بروی؛ اما اگر به آن یقین نداشته باشی. موقت است. این‌هایی که از دین برگشتند، یقین نداشتند، همه‌اش موقت بود. به حرف خلق رفتن یا حسین‌کشی است یا از امیرالمؤمنین (علیه السلام) جدا شدن است. آن مثل جسم بی‌روح می‌ماند. روح تمام خلقت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، حضرت زهرا (علیها السلام)، امام حسین (علیه السلام) و امام زمان (علیه السلام) است. تو از روح جدا شدی، دنبال جسم می‌روی، حالا از جسم به جسم محشور می‌شوی، آن وقت می‌گویی بی‌دین می‌روی. همه دنیا حرف است، دائم باید توجه‌مان به امر باشد که امر چه اطلاعیه‌ای صادر می‌کند تا به آن عمل کنیم. کل دنیا حرف است؛ یعنی درست نیست، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) امر است.

چطور بشر فراموش می‌کند و از امتحان در نمی‌آید؟

خدا می‌فرماید: «ان الانسان لفی خسر» بشر یا در نسیان است یا در زیان. بشر فراموشی دارد. وقتی ولایت ما تزریقی نیست، در امتحان، ولایت را فراموش می‌کنیم. آنچه به غیرولایت در درونمان تزریق شده، آن کار می‌کند. حالا وقتی ولایت به کسی تزریق شود، دیگر از خلقیت ساقط می‌شود و روح می‌شود. روح هم به روح اتصال می‌شود. روح کل خلقت امام زمان (علیه السلام) است و تو هم به امام زمان (علیه السلام) اتصال می‌شوی. امام زمان (علیه السلام) هم اتصال به خداست. حالا که اتصال شدی روح فراموشی ندارد. آن موقع، وقت امتحان از امتحان در می‌آیی.

عامل نقش بستن در دل ما چیست؟

1. نگاه کردن 2. یاد کردن. وقتی به چیزی نگاه می‌کنیم آن نگاه باعث می‌شود که

در دل ما نقش ببندد. وقتی به ظالم نگاه می‌کنی، نقش آن ظالم در دلت می‌افتد و با نقش آن ظالم از دنیا می‌روی. ما باید ولایت را در دل و قلبمان جذب کنیم.

چطور می‌شود این حرف‌ها در دلمان نقش ببندد؟

اگر ما همیشه در یاد این حرف‌ها باشیم و این حرف‌ها را بایگانی نکنیم، این حرف‌ها در دل ما نقش می‌بندد. تصویر این نقش محبت علی (علیه السلام) است. حالا امام زمان (علیه السلام) می‌آید و به آن نقش سر می‌زند. این نقش، نتیجه تزریق است که ما باید طلب کنیم. نقش علی (علیه السلام)، خواست خداست. آن دو نفر 17 سال پیش پیامبر بودند، نقش نداشتند، نحس بودند. وقتی نقش نداشتی حیران زده‌ای. حالا وقتی این جوری شدی مثل این است که از امام در مقابل تو یک سدی کشیده شد، اما وقتی نقش داری اتصال هستی، نقص نداری. لشکر کوفه وقتی به دروازه کوفه می‌رسند ابن زیاد می‌گوید برگردید. از پیامبر شنیدم که وقتی عقبه لشکر به دروازه کوفه می‌رسد، امام حسین (علیه السلام) یک ساعت یا نیم ساعت دیگر بیشتر زنده نیست. ابن زیاد می‌دانست؛ ولی یقین نداشت. حرف پیامبر را قبول داشت؛ امر پیامبر را قبول نداشت. امر پیامبر امام حسین (علیه السلام) است. مردم آخر الزمان هم خدا و پیامبر را قبول ندارند؛ اما حرف را قبول دارند. این یاد، یاد یقینی است، نه یاد دانستنی. عمر سعد یاد دانستنی داشت، نه یاد یقینی. ابن زیاد هم همین طور، یقین نداشت، حرف ولایت می‌زد؛ پیرو اسلام بود. اسلام بی‌ولایت باطل است.

در کوفه فقط یک زن و یک مرد بود. یکی طوعه که به مسلم پناه داد و دیگری هانی که تا آخر عمرش از مسلم دفاع کرد و زیر بار نرفت. بیا هانی بشو، بیا طوعه بشو. این مردی‌هایی که ما داریم بیشترش نامردی است. مرد، هانی بود. همه آنها کافر بودند؟ نه والله. همه آنها عبادت‌کن بودند. عبادتی که در دلشان نقش ولایت نبود. عبادتشان مردمی بود، نه عبادت امری. الان ما بیشترمان همین‌طور هستیم. بت‌رسیم که ما از آنها باشیم. این که به شما می‌گوید خوبی می‌ماند، الان بیش از هزار سال است که طوعه اسمش هست، هانی اسمش هست، مسلم اسمش هست. من هر روز یک دور تسبیح صلوات برای هانی و طوعه و مسلم می‌فرستم. چرا؟ این‌ها مردانگی کردند، نه نامردی. جانشان را فدای امام زمانشان کردند. نقش داشتند.

بیا عزیز من، نقش داشته باش. ما هم اغلب یاد ائمه (علیهم السلام) را داریم؛ ولی نقش آن‌ها را نداریم. شما وقتی گناه کردی، درونت نقش می‌بندد؛ اما وقتی یاد هستی این یاد در درونت دور می‌زند. هر چه بیشتر یاد باشی، یاد به تو تزریق می‌شود. وقتی یاد تزریق شود، محبت می‌شود. محبت که بیشتر شد، آن وقت در درونت نقش می‌بندد. آن شخص به آن خانم گفت: خانم، حمام منجاب این جاست. یادش، یاد محبتی بود. حالا که می‌خواهد بمیرد می‌گوید: خانم، حمام منجاب اینجاست و می‌میرد. ما یاد بی‌یقین داریم. نسبت به ائمه (علیهم السلام) و متقی عوض می‌شویم؛ زیرا به ما تزریق نشده و نقش ائمه (علیهم السلام) را نداریم؛ اما اگر کسی ولایت به او تزریق شد، فرمانده‌اش امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. بروزش ولایت می‌شود. این شخص دیگر صادرات بد ندارد.

مصداقش هشام در بین شاگردان امام صادق (علیه السلام) بود، همه آن‌ها نقش داشتند، نقششان دانستنی بود؛ ولی هشام نقش دیدن داشت، نقش یقین داشت. هشام دیدن امر داشت، بقیه شاگردان دیدن امر نداشتند، دیدن امام صادق (علیه السلام) را داشتند، آن نود ساله‌ها دیدن امام صادق (علیه السلام) را داشتند، نه یقین به امام. مثل بعضی از ما که دیدن متقی را داریم، نه معرفت متقی را. ما دیدن متقی را داریم؛ ولی امر متقی را نمی‌بینیم، هیكلش را می‌بینیم. این است که به جایی نمی‌رسیم. هشام هم دیدن داشت، هم یقین. هشام معرفت به امام داشت؛ ولی آن نود ساله‌ها معرفت نداشتند. اصل، معرفت به امام است. امام صادق (علیه السلام) این نقش هشام را احترام می‌کرد. این نقش است که احترام‌پذیر است. ما الان نقش دیدن را هم نداریم.

من به تمام آیات قرآن جگرم مثل آقا امام حسن (علیه السلام) خون است، از دست خوب‌ها، نه از دست بد‌ها. آن‌هایی که می‌گویند خوبند، آن بد‌ها بهتر از ما خوب‌ها هستند. یک بار موسی به خدا گفت: خدایا آن عابد و مطرب نزد تو چه مقامی دارد؟ خدا نشان داد و دید مقام مطرب بهتر است. خدا گفت: برو از آن‌ها بپرس آیا خدا می‌تواند دنیا را از سوراخ یک سوزن رد کند؟ رفت و از عابد پرسید. عابد جواب داد، موسی این یک دروغ آسمانی است. مگر خدا می‌تواند این کار را بکند؟! موسی رفت و از مطرب پرسید: مطرب گفت: موسی، خدایی که نتواند این کار را بکند من اصلاً قبولش ندارم. موسی کار مطرب را دید، ایده‌اش را ندید. آن عابد به خدا نادان بود ولی آن مطرب به خدا دانا بود. آن عابد خدا را محدود کرد، آن وقت ما در آخرالزمان ولایت را محدود می‌کنیم. متقی را محدود و خلق

می‌دانیم؛ زیرا ولایت را محدود و خلق می‌دانیم.

ما اگر مسئول یک کاری باشیم آیا می‌رویم یک کار دیگر را انجام دهیم یا نه؟ ما امروز در آخرالزمان باید مسئول امام زمان (علیه السلام) باشیم؛ یعنی مسئول امر باید باشیم، نباید مسئولیت امر دیگری را قبول کنیم. اگر تو مسئولیت را قبول کنی، مسئولیت خلق را قبول کرده‌ای. تو مسئول امام زمان هستی، برای چه خلق را قبول می‌کنی؟ کدامتان قبول نکردید؟ تو وقتی مسئولیت امر را قبول کردی، نقش امام زمان (علیه السلام) را داری. اگر مسئولیت خلق را قبول کردی، نقش خلق را گرفته‌ای. آن وقت شما با آن نقش محشور می‌شوی؛ اما وقتی نقش امام زمان (علیه السلام) را داشته باشی، با آن محشور می‌شوی. شما باید دستت به ریسمان حبل المتین باشد، دستت به جای دیگر نباشد؛ آن وقت اتصال به امام زمان (علیه السلام) است. ما دستمان به تلویزیون و ماهواره و رادیو است، نه به ریسمان حبل المتین! حبل المتین، امر وجود مبارک امام زمان (علیه السلام) است. اگر دستت به حبل المتین نباشد، آن وقت می‌گویی بی‌دین می‌روی. دین، افشای ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است، دین امام زمان (علیه السلام) است، دین حضرت زهرا (علیها السلام) است. کدامان به امر ائمه (علیهم السلام) هستیم. ما فقط حرف ائمه (علیهم السلام) را می‌زنیم. مجلس ولایت باید به شما نقش ببندد. آن نقش، باید شما را اینجا بکشد نه این که محض رفیقت این جا بیایی. تو باید نقش ولایت داشته باشی، محبوبت ولایت باشد. متقی هم حرف محبوبت را می‌زند، آن وقت آن محبوب، تو را آن جا بکشد. تو باید مثل ابراهیم که چوبش را زمین انداخت و گفت چه کسی اسم محبوبم را آورد، من بنده آن هستم، چوبت را زمین بیاندازی و محبوبت علی (علیه السلام) و زهرا (علیها السلام) باشد. چوب چیست؟ حب جاه و مقام، پول، شهوت و پیروی بدعت‌گذار، این‌ها را زمین بیانداز.

این‌هایی که از جلسه ولایت می‌روند اصلاً نفهمیدند که نقش ندارند. هیکلشان اینجاست. خدا نکند که ما این‌جوری باشیم، هیکلمان این جا باشد. هیکلت که به درد نمی‌خورد، خودت را بدبخت نکن. دنیا چهار روز است. در جلسه ولایت متوجه کسری‌هایمان در ولایت می‌شویم؛ آن وقت دنبال کسانی نمی‌رویم که در عبادت، نقش بازی می‌کنند و نقشی از ولایت ندارند. جلسه ولایت است که نقش ولایت مصنوعی و ولایت حقیقی را نشان می‌دهد. ما نباید اصلاً چیزی داشته باشیم که

به ما برخورد کند.

اگر آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: دنیا به منزله استخوان خوک در دهن سگ خوره‌دار است. مگر خدا نمی‌گوید: زمین، آسمان و دریاها، آیات من است؟ شتر قوم صالح آیات خداست، توهین به آن کردند، تماشای عذاب شدند. حالا امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک دفعه بیاید و این را بگوید که دنیا به منزله استخوان خوک در دهن سگ خوره‌دار است. اگر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) این فرمایش را می‌فرماید: بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، وقتی ولایت را نپذیرفتند خدا گفت: این‌ها مرتد و کافرند. «ارتد الناس بعد رسول الله الا خمسا» بیزاری از ولایت، بیزاری از کل خلقت است. حالا خلق است که از استخوان خوک در دهن سگ خوره‌دار کمتر است؛ چرا؟ چون که ولایت ندارد، چون که دین ندارد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) خلق بی‌دین را می‌گوید، خلق بی‌ولایت را می‌گوید که از استخوان خوک در دهن سگ خوره‌دار بدتر است، نه دنیا را. مگر همین دنیا نیست که امام زمان (علیه السلام) تشریف می‌آورند به ماوراء اتصال می‌شود؟ مگر زمین دیگری می‌آورد یا آسمان دیگر و یا دریای دیگر و یا کوه و دشتی دیگر می‌آورد؟ همین است. پس علی (علیه السلام) اگر می‌گوید، خلق بی‌ولایت را می‌گوید. منظورش از دنیا این‌هایی هستند که بی‌ولایت اند؛ این‌ها از استخوان خوک در دهن سگ خوره‌دار بدترند.

یک وقت خواست مؤمن در دهان ما نقش بسته، یک وقت خواست مؤمن در قلب ما نقش بسته.

خواست مؤمن باید در قلب ما نقش بسته باشد، نه در دهان ما! نقش را بلال داشت، اصلاً هیچ حرف خلق به او اثر نمی‌کند؛ چون امر ولایت به بلال اثر کرده است که دیگر حرف خلق به او اثر نمی‌کند. بلال مخرج شین نداشت؛ اما خدا و پیامبر قبولش داشتند. بلال اذان‌گوی پیامبر بود. اذان می‌گفت یعنی چه؟ یعنی از ولایت می‌گفت، از نقش می‌گفت؛ اما دومی می‌گفت بیا از این بگو. بلال گفت اذانی که باد به پوستت بیاندازد، نمی‌گویم. حالا او رازد و به حلب تبعیدش کرد؛ اما تو را نزده می‌روی. تو را که هنوز کاری نکرده‌اند، دست از ولایت برداشته‌ای، هنوز که کتکی به خاطر ولایت نخورده‌ای می‌روی. آدم باید خودش را ادب کند. الان هم به متقی می‌گویند بیا از این بگو، بیا از نقش خلق بگو. متقی نقشی

نمی‌بیند که دنبالش برود، مگر نقش ولایت! اما شما نقش‌هایی را می‌بینید و دنبالش می‌روید، آن وقت خسر دنیا والاخره می‌شوید.

اغلب مردم کسری را در نقش عبادتشان می‌بینند، نه ولایتشان. ما باید نقش ولایت داشته باشیم، نه نقش عبادت؛ ما به نقش عبادت مغرور می‌شویم. مغرور به عبادت‌هایمان می‌شویم. این ریا می‌شود، آن وقت هیچ قبولی نداری. تو که مکه رفتی، زیارت رفتی، پس چرا می‌گویی یکی با دین برود ملائکه تعجب می‌کنند؟ چون شما نقش عبادت داری نه نقش ولایت. اغلب مردم عبادتی هستند، عبادت بی‌ولایت. کسری را در نقش عبادتشان می‌بینند، نه ولایتشان. آن وقت عبادت بین می‌شویم و عبادت‌خواه می‌شویم. پیرو کسانی می‌شویم که نقش عبادتشان ظاهراً کامل است؛ یعنی مقدس‌پرست می‌شویم، نه خداپرست. مثل ابوموسی اشعری، مثل شریح قاضی که مردم گول عبادتشان را خوردند. کتابهایی را هم می‌خوانیم که پر از نقش‌های عبادتی است. نقش در عالم زیاد است، نقش شریح، نقش خلق، نقش خیال، نقش جاه و مقام، نقش بدعت‌گذار، نقش شهوت، نقش تلویزیون، نقش ماهواره. واقعیت تمام نقش‌ها امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؛ یعنی آن نقشی، واقعی و اصلی است که نقش امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن باشد. آن نقش، تو را راست‌گزار می‌کند. نقش ولایت مصداق ندارد، واحد است، خلق نیست، کفواً احد است. تنها منحصر به امام است و کسی که ولایت دارد، دنبال هیچ خلقی نمی‌رود و برای هیچ خلقی هیچ نقشی را قائل نیست، باید تمام نقش‌ها را دور بیاندازد و به خدا و ولایت لیبیک بگوید. چرا؟ چون علی را کفواً احد می‌داند. کفواً احد دنبال کسی نمی‌رود. ما هنوز علی را کفواً احد نمی‌دانیم؛ چه عالم، چه آدم عادی! سلمان، مقداد، میثم، علی (علیه السلام) را کفواً احد می‌دانستند، دنبال کسی نرفتند. حالا «سلمان منا اهل البیت» شد. تو وابسته به عبادت‌های خیالی هستی، این است که چیزی نمی‌شوی. مواظب باشید خبثت در درون شما سکونت نداشته باشد، ولایت سکونت داشته باشد که تمام خلقت شما را بخواهند.

به تمام آیات قرآن، من محشر را دیده‌ام، جهنم را دیده‌ام، قیامت را دیده‌ام و سیرش را هم کرده‌ام، من دیده‌ام که می‌گویم. شما تسلیم مجلس ولایت شده‌اید. دیده‌اید که این مجلس بر حق است، ماوراء را برای شما گفته، یقینت دیده! بفهمید قیامت چه خبر است. قیامت تنها چیزی که می‌خواهند کارت علی

(علیه السلام) است؛ یعنی محبت علی (علیه السلام) و نقش علی (علیه السلام)؛ چون علی (علیه السلام) امر خداست. خدا درباره هیچ موجودی تا حتی انبیا نگفته که اگر عبادت جن و انس کنی، اما علی (علیه السلام) را قبول نداشته باشی به رو در جهنم می‌سوزانمت؛ پس علی (علیه السلام) کفواً احد است. احدی مثلش نیست. شما اگر علی (علیه السلام) را کفواً احد بدانی، دنبال کسی دیگر نمی‌روی. ای کاش علی (علیه السلام) را کفواً احد نمی‌دانستیم و لا اقل مشاور برایش درست نمی‌کردیم. این است که یکی با دین نمی‌رود؛ چون برای علی (علیه السلام) مشاور درست کردیم. بیایید تازه‌ایم از عبادت‌ها و اعمالمان توبه کنیم. بیایید در امر علی (علیه السلام) باشیم. خدا می‌گوید اگر هفتاد پیامبر، علی (علیه السلام) را قبول نداشته باشند در جهنم می‌سوزانمشان، تو که دیگر هیچ! چون که انبیا عصمت دارند، خدا عصمتش را به واسطه علی (علیه السلام) از بین می‌برد. عصمت باید با علی (علیه السلام) باشد. عصمت یعنی قمست ولایت باشد. اگر عصمت، قسمت ولایت نباشد، آن عصمت به درد نمی‌خورد. تمام بدبختی ما این است که ما نقش ولایت را نداریم نقش خلق را داریم. اصلاً ماوراء توی عبادت نیستند. فردای قیامت نمی‌گویند مکه رفتی یا زیارت رفتی. قبولی را می‌خواهند، نه عمره و مکه و زیارت را؟ قبولی تمام این‌ها این است که باید با امر امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفته باشی؛ ولی تو به امر خلق می‌روی؛ آن وقت برایت فایده ندارد. آیا خدا خلق را تأیید کرده یا علی (علیه السلام) را؟ نادان، چرا دنبال خلق می‌روی که خدا آن را تأیید نکرده؟ بیا دنبال کسی برو که خدا تأییدش کرده. خدا ولایت را تأیید کرده است. اغلب مردم دنبال خلق می‌روند که بی‌دین از دنیا می‌روند. دین امیرالمؤمنین (علیه السلام) است نه خلق؛ اما تو دنبال خلق می‌روی. ما این‌ها را می‌خواهیم ببریم، این‌ها به درد نمی‌خورد. تو باید کارت علی (علیه السلام) ببری؛ یعنی شما باید امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بند بندت نقش ببندد. اگر نقش بست هر کجا بروی آن نقش در دلت هست. اول زمان مردم دنبال آن دو نفر رفتند خدا هم آن‌ها را مرتد و کافر اعلام کرد، آخر الزمان هم دنبال خلق می‌روند حالا یکی با دین برود ملائکه تعجب می‌کنند پس بیایید دنبال خلق نرویم. شما باید با نقش ولایت باشی، نه چیز دیگر؛ یعنی سر اندر پایت بگویند علی.

من یک شب در عالم رویا، قیامت را دیدم. تمام محشر صاف است، جایی نیست که سکنی داشته باشند. دنیا مسکن است. آن وقت اهل تسنن وانفسا می‌گفتند.

امیدوار به پیامبر هستند. همه دست از علی (علیه السلام) برداشتند، امیدوار به پیامبر شدند، این‌ها هم همین‌چور هستند. یک دفعه یک منبر خیلی رفیع گذاشته شد. حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بالایش رفت. سنی‌ها هم همه دور منبر می‌گشتند، من هم کناری تماشا می‌کردم، آخر آنجا تماشاست، به شرطی که اینجا تماشاها را نخواهی. خدا می‌داند مثل تیتیر روزنامه پرونده من نوشته شده بود: ولایت علی (علیه السلام) با ائمه طاهرین (علیهم السلام). هیچ ترسی نداشتیم. پیامبر دستانش را بلند کرد و گفت: خدایا، امت مرا بیمارز؟ پیامبر رئوف است. یک دفعه ندا آمد هر کس نقش علی (علیه السلام) و کارت علی (علیه السلام) دارد باشد، تمام این‌ها را در جهنم ریختند. گناهکارها و من ایستاده بودیم و نگاه می‌کردیم.

شما ولایت را از دست ندهید، آنجا تضمین دارید، حمایت‌کن دارید. آن دو نفر 17 سال پیش پیامبر بودند؛ اما اویس قرن اصلاً پیامبر را ندیده؛ اما شده برادر رسول الله. اینها شدند قاتل رسول الله، با وجود اینکه آنجا بودند. اویس پیامبر را ندیده؛ اما با پیامبر نقش دارد. آن لا اله الا الله که پیامبر گفته اویس دارد، به آن عمل می‌کند. اویس، علی (علیه السلام) را کفواً احد می‌داند، ما خلق را کفواً احد می‌دانیم؛ حتی اگر پیش پیامبر باشیم. پیش ائمه (علیهم السلام) بودن شرط نیست. این آقا همیشه اینجاست، خسته می‌شود؛ یک وقت آنجاست و خسته نمی‌شود و قبول می‌کند. خیلی‌ها این جوری شدند، همه رفوزه شدند. هیچ‌کس نیست که رفوزه نشده باشد. امام زمان (علیه السلام) به صابونی گفت: صابونی برو دنبال صابون‌هایت. صابونی نقش صابون داشت، حالا که آمده نزد امام زمان (علیه السلام) نقش صابون دارد یا آن شخص که با آن خانمی که در چادر برایش گذاشته بود گفت: برو من می‌آیم. ای کاش ما نقش یک چیز را داشته باشیم؛ اما نقش چند چیز را داریم. اگر بخواهی امام زمان (علیه السلام) را ببینی و پیشش بروی نباید نقش دنیا را داشته باشی؛ آن وقت کارت درست است. امام زمان (علیه السلام) به کسری‌های بشر در دنیا اشاره می‌فرماید که بشر به اینها مبتلا است:

1. زن 2. مال دنیا 3. جان 4. شهوت، این‌ها به جای خود درست است؛ اما با امر باشد. نفسی که تو داری می‌کشی در اختیار آقا امام زمان (علیه السلام) است. باید توجه کنیم که امام زمان (علیه السلام) شما را می‌بیند. شما مبدا گناه کنی.

گناه، آدم را از امام زمانش (علیه السلام) جدا می‌کند. چقدر کلاه سرمان می‌رود. ما باید حضور امر امام زمان (علیه السلام) باشیم. آن‌ها حضور چهار امام بودند، اهل جهنم هستند. یک گناه کنی جدا می‌شوی. در قیامت آدم آن قدر پشیمان است که پشیمانی‌اش را به تمام محشر تقسیم کنند می‌رسد. باید آن قدر در وجودت سخاوت عکس‌برداری و نقش‌برداری شود که بخواهی کسی را که تهی‌دست است خوشحال کنی. ائمه (علیهم السلام) غذایشان را نمی‌خوردند به فقرا می‌دادند، حالا این شخص به ائمه (علیهم السلام) اتصال شده. آن وقت خدا صفات الله به او می‌دهد. مگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) از این صفت می‌گذرد؟ صفات الله به او می‌دهد. صفات الله چیست؟ صفات خودش را به آن می‌دهد.

همه کارهای خدا روی نظم است. همه کارهای خدا نقش می‌بندد، عکس‌برداری می‌شود. من مبنای تلویزیون، ویدئو و ماهواره را می‌گویم. تو وقتی به آنها نگاه کنی مثل همان‌ها هستی، در دلت نقش می‌بندد. تو حالات نیست. تو ذوقی هستی، نه عمقی. مگر موسی نبود که چوب‌ها را ابلق کرد، گوسفندها ابلق زبایدند؟ حالا اگر تو هم نگاه کنی، ابلق می‌زایی، این‌ها نقش در دل شما می‌بندد؛ اما شما توجه ندارید. اگر توجه داشته باشی این کار را نمی‌کنی. «قلب المؤمن عرش الرحمان»، قلب مؤمن عرش خداست. عرش خدا جای 12 امام و 14 معصوم است، تو کجا مؤمن هستی که در قلبت تلویزیون، ویدئو و ماهواره است، چرا؟ تو را کنار زده. آیا نقش خارجی‌ها و بدعت‌گذار در قلبت اثر نمی‌کند؟ در عرش خدا اطلاعیه به کل خلقت نازل می‌کند. عرش، خدا محل رفت و آمد ائمه (علیهم السلام) است. عرش خدا نقش ولایت را پذیرفته که ائمه (علیهم السلام) در آن رفت و آمد می‌کنند. قلب شما هم محل وحی است؛ پس باید نقش ولایت را داشته باشد تا ائمه (علیهم السلام) در آن رفت و آمد کنند. من قسم می‌خورم اگر نقش نداشته باشی، سقوط می‌کنی. آن 2 نفر 17 سال پیش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند و نقش نداشتند، هیچ فایده‌ای برایشان نداشت. طلحه و زبیر هم اطاعتشان محض خیال و هوا و هوس خودشان بود. آن وقت بروزشان ولایت نبود. بروزشان حب ریاست بود، سقوط کردند. حضرت علی (علیه السلام) به کمیل فرمود: یا کمیل دست و جوارحت را نزد خدا بگذار! خدا که دست و جوارح نمی‌خواهد. می‌گوید: ای دست، ای جوارح، ای نفس برو در اختیار ولایت قرار بگیر، تا حتی نفس تو در اختیار ولایت است. امام حسین (علیه السلام) به زعفر فرمود: زعفر نفس‌هایی که این‌ها می‌کشند، در اختیار من است؛ یعنی نفسی که

دارید می‌کشید، در اختیار امام زمان (علیه السلام) است.

باید توجه کنید امام زمان (علیه السلام) شما را می‌بیند. مبادا، گناه کنید. قدیم، زن‌های قمی که بچه‌هایشان بور به دنیا می‌آمد، نگاه به خارجی‌هایی کرده بودند که در قم بودند، این نگاه خیلی اثر دارد. آن نگاه به ولایت افضل شده، خدا نکند که باطل در دل ما نقش ببندد؛ آن وقت از ولایت افضل می‌شود. ابن ملجم همین طور بود، نقش آن زن را داشت. شما نقش دنیا را دارید که دنبال تلویزیون و ماهواره می‌روید، شما ابن ملجم نیستید؛ اما مشابه ابن ملجم هستید. نقش ولایت، نقش اطاعت است، اگر ولایت نداشته باشی، نقش اطاعت نداری.

می‌فرماید نگاه به قرآن بکن، نگاه به صورت مؤمن بکن، نگاه به کعبه بکن، نگاه به پدر و مادر بکن؛ زیرا نقش آن‌ها پیاده شود.

«نقش قرآن را در درون فرزندت پیاده کن»

«نقش امیرالمؤمنین را در فرزندت پیاده کن.»

«نقش ائمه طاهرین را در فرزندت پیاده کن.»

«نقش ولایت را در فرزندت پیاده کن.»

تو چه چیزی را درونش پیاده می‌کنی؟!

اگر امر خلق، هوی و هوس و شهوت را اطاعت کنی، نقش امرشان را برمی‌داری. اگر امر پنج تن را اطاعت کنی، نقش پنج تن را برمی‌داری. حالا آن کسی که اطاعتش مطلق است، نقشش هم مطلق است. آن کسی که نقشش مطلق است، محبتش هم مطلق است. متقی، مطلق اطاعت می‌کند، که نقش پنج تن را دارد؛ آن وقت نقش پنج تن را پیاده می‌کند. ابن ملجم نگاه غیر امر به قطام کرد، نقش قطام در دلش بسته شد، مثل شیطان شد. با همه عبادت‌هایش گرفتار شد؛ اما به تو می‌گوید به مؤمن و متقی نگاه کن آن وقت خدا ثواب چهارده معصوم (علیهم السلام) را به تو می‌دهد. ابن ملجم نگاه شهوتی کرد، ما هم نگاهمان از این نگاه‌ها است که بی‌دین می‌رویم.

پسر عباس، عموی پیامبر وقتی به آن زن نگاه کرد، پیامبر فرمود: پسر عباس، چرا

نگاه کردی؟ خدا قیامت چشمت را پر از آتش می‌کند. حالا شما به چند تا نامحرم نگاه کردی؟ موسی دوستی داشت مرد، وقتی آمد، دید، جنازه‌اش لب دریا است، نصف بدنش بیرون آب و نصف دیگرش داخل آب است. چشمانش را کلاغ‌ها خورده، پاهایش را ماهی‌ها! گفت: خدایا مگر این مؤمن نبود، چرا حفظش نکردی؟ خدا گفت: برای شفاعت یک مؤمن، در خانه ظلمه رفت، باید پایش را ماهی‌ها و چشمانش را کلاغ‌ها بخورند. ببین خدا چه کارش کرد؟ شما هم اگر محض دنیا و محض شهوت و محض احترام در خانه بدعت‌گذار بروی خدا با تو چه کار می‌کند؟ به تو می‌گوید اگر یکی از شما با دین از دنیا رفت، ملائکه تعجب می‌کنند؛ زیرا در آخر الزمان دین شان را به لقمه یا هوای لقمه می‌دهند.

این کامپیوتر شما، تمام قضایا را ضبط می‌کند، کامپیوتر دل تو هم باید همین طور باشد، ولایت را ضبط کند، نقش داشته باشد، قضایای آقا علی اکبر (علیه السلام) را ضبط کند، قضایای آقا ابوالفضل (علیه السلام) را، اسیری حضرت زینب را، ظلم و جنایت شریح قاضی و کشتن امام حسین (علیه السلام) را، عدالت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را، فرمایشات رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را، جنایات اولی و دومی را ضبط کند. آن وقت این همه را که ضبط کرد، شما یک نگاه به آن می‌کنید از آن‌ها تنفر دارید، آن وقت می‌شود تولی و تبری. اگر این نباشد، درست نیست وگرنه حرف زدن است. اما اگر باشد دیگر مهر آنها در دل تو نیست. این کامپیوتر، این‌ها درونش هست. آنها هم باید توی تو باشد؛ آن وقت اهل بهشت هستی، حالا با بغض دشمنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حضرت زهرا می‌روی، آن وقت بهشت شما را طلب می‌کند، آتش جهنم به تو کاری ندارد، زهرای عزیز می‌ایستد، اگر گناه داشته باشی تو را بیامزد. ملائکه آسمان افتخار می‌کنند، می‌گویند یکی مثل ما شد. اگر این طور شدی، تأیید شده‌ای، وقتی تأیید شدی، خدا آن تأییدی را قبول می‌کند. تو باید تأیید شوی؛ اما تکذیب هستی؛ چون دنبال لهو و لعب هستی. از یک کامپیوتر کمتر نباش، آن شکل و قیافه تویش نقش بسته، شما باید حب ائمه (علیهم السلام) دورتان نقش ببندد. نباید حب دنیا را داشته باشی، بغضش را داشته باش، نه حبش را. حب این است که امر ائمه (علیهم السلام) در دل شما نقش ببندد. تمام ارزش ما به این است که یاد ائمه (علیهم السلام) باشیم. عروسی پسر م بود، خیلی جمعیت آمده بود، باید آنجا بروم، رفتم توی اتاق گریه می‌کردم. آن نقش حضرت قاسم (علیه السلام) در دلم هست، این عروسی پیش آمد شده، یوم

است؛ اما وقتی آن نقش را داری، با آن نقش محشور می‌شوی. چرا؟ عشق و ذوق دنیا تو را گول نمی‌زند. امر را ببینی، غیر امر را هم ببینی.

چطور بشود که از ائمه یا مؤمن استفاده شایسته ببریم؟

شما به اعمال آن مؤمن واقعی راضی باش، جزء آن هستی. بالاتر از این است که با آن محشور می‌شوی. ما الان با آن نشست و برخاست داریم. این را محشوریت نمی‌گویند، این که می‌خواهم با شما محشور شوم، نگاه به عاقبت می‌کنم که می‌خواهم با شما محشور شوم. نشست و برخاست جدایی می‌آورد؛ اما محشوریت، دائمی است. به خاطر همین است که می‌گوییم: خدایا، ما را با دوازده امام و چهارده معصوم محشور کن. حالا آن مؤمن هم به جایی می‌رسد که می‌خواهد محشور شود. آن آدمی که مؤمن می‌خواهد با آن محشور شود، نقش ماورایی دارد، نه نقش دنیایی. نقش دنیایی به هم می‌خورد. وقتی ولایت به شما تزریق شود و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را کفواً احد بدانی، وقتی ولایت به شما تزریق شود و حضرت زهرا (علیها السلام) را کفواً احد بدانی، وقتی ولایت به شما تزریق شود و امام حسین (علیه السلام) را کفواً احد بدانی، دیگر کسی نیست که دنبالش بروی. ما ائمه (علیهم السلام) را مثل خلق حساب می‌کنیم. انصافاً چه کسی مثل امام حسین (علیه السلام) است؟ انصافاً چه کسی مثل حضرت زهرا (علیها السلام) است؟ انصافاً چه کسی مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؟

شما دائم در عالم نگاه کنید. با محبت ولایت و با چشم عبرت نگاه کنید تا در درونت نقش ببندد. امام حسین (علیه السلام) را ببینید. با دو چشم ولایت ببینید، با محبت به امام حسین (علیه السلام) ببینید، با شناخت ولایت ببینید. آن وقت حب امام حسین (علیه السلام) در دلتان بیشتر می‌شود. «ان للحسین حرارة فی قلوب المؤمنین» همانا برای امام حسین (علیه السلام) در قلب‌های مؤمنان محبتی است؛ آن وقت با امام حسین (علیه السلام) محشور می‌شوی، امام سجاد (علیه السلام) فرمود: اگر سنگی را دوست داشته باشی، با آن محشوری. شما با امام حسین (علیه السلام) محشور می‌شوی. محشور شدن یقین است. شما باید یقین به اعمال متقی داشته باشی تا با آن محشور شوی. اینجا آمدن رفت و آمد است؛ اما محبت واحد است. هم‌طور که خدا واحد است، محبت ولایت باید واحد باشد. کسی دیگر را درونش نیآوری.

پیامبر فرمود: «حسین منی و انا من حسین» حسین از من است و من از حسینم؛ یعنی ما با هم یک عقیده داریم امام حسین (علیه السلام) عقیده‌اش ولایت است، پیامبر هم عقیده‌اش خدا و ولایت است، خدا هم عقیده‌اش نبوت و ولایت است. خدا آن‌ها را دوست دارد و بقیه طفیلی هستند.

ائمه طاهرين (علیهم السلام) هرچند در شکم‌های مادرانشان هستند؛ اما خدا می‌خواهد در دنیا یک برتری خلقی نیز داشته باشند؛ یعنی دنبال کس دیگر نروید. خلق دنبال این‌ها باید برود. هرچند ائمه (علیهم السلام) نور خدا هستند؛ اما خدا یک برتری هم در دنیا به آن‌ها می‌دهد که شاخصیت داشته باشند. مثلاً هیچ بچه‌ای در شش ماهگی نمی‌ماند؛ اما امام حسین (علیه السلام) در شش ماهگی پا به عرصه دنیا گذاشت؛ یعنی ظاهر شد، وگرنه امام حسین (علیه السلام) بوده. حالا خدا باز می‌خواهد امام حسین (علیه السلام) یک نقشی داشته باشد که هیچ کس ندارد، نقش امام حسین (علیه السلام) این است که پستان مادرش را هم نگرفت. اتفاقاً پستان مادرش مافوق تمام زن‌های تمام خلقت است؛ اما حالا خدا می‌خواهد چه کار کند؟ امام حسین (علیه السلام) از انگشت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شیر خورد. هر دفعه حضرت زهرا (علیها السلام) می‌بردش آنجا، شیر می‌خورد. این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «حسین منی و انا من حسین» امام حسین (علیه السلام) از انگشت پیامبر شیر خورد.

چطور آقا امام حسن (علیه السلام) از انگشت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شیر نخورد؟ چطور می‌شود امام حسن (علیه السلام) با امام حسین (علیه السلام) برادر است؛ ولی امام حسین (علیه السلام) از انگشت پیامبر شیر خورد؟ خدا به هیچ پیامبری بلغ نگفت، مگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم). به پیامبران دیگر عصمت داد، فرمود: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» ای پیامبر، پاشو تبلیغ کن، پاشو علی را معرفی کن. پس پیامبر تبلیغ کن ولایت است. می‌خواهد بگوید که پیامبر پرورش ولایت می‌دهد. امام حسین (علیه السلام) ولایت است. چرا؟ چون هیچ کس مثل امام حسین (علیه السلام) نیست. خاک امام حسین (علیه السلام) شفاست، شفا دهنده بشر است. امام حسین (علیه السلام) شفا دهنده کل خلقت است. همانطور که پیامبر ابلاغ ولایت می‌کند، امام حسین (علیه السلام) هم ابلاغ ولایت می‌کند. پیامبر می‌فرماید:

حسین از دست من شیر خورده. امام حسین (علیه السلام) خود من است.

پس چرا او را شهید کردند؟ چرا گفتند از دین خارج شده؟ چرا زینب (علیها السلام) را به اسیری بردند؟ پس اینها دین را کشتند. پیامبر را شهید کردند. خدا الان دارد آمادگی اینها را فراهم می‌آورد و گرنه مگر آدم نبود ترک اولایش قبول شد؟ خدا گفت: آدم! مرا به پنج تن قسم بده. گفت: خدایا، به حق محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، به حق علی (علیه السلام)، به حق فاطمه (علیها السلام)، به حق حسن (علیه السلام)، به حق حسین (علیه السلام). تا به اسم امام حسین (علیه السلام) رسید، دلش شکست، خدا گفت یا آدم، این حسین (علیه السلام) است که در صحرای کربلا او را می‌کشند، بدنش از تشنگی ترک‌ترک می‌شود. حالا قطره اشکی برای امام حسین (علیه السلام) ریخت، خدا توبه‌اش را پذیرفت. آدم آمد برود، دوید، زمین خورد، سرش شکست، گفت: خدایا، باز من گناه کردم؟ باز من ترک اولی کردم؟ خدا گفت: نه، اینجا زمین کربلاست. باید کرنش کنی. پدر باید کرنش کند مقابل امام حسین (علیه السلام). آنقدر امام حسین (علیه السلام) مهم است که آدم باید در زمین کربلا کرنش کند.

عظمت خانه خدا برای ولایت است. یک دفعه زمین مکه گفت: منم در این خلقت که این همه عظمت دارم، منم خانه خدا، یک دفعه خدا گفت: صدایت بگیرد. چرا در مقابل زمین کربلا کرنش نکردی؟ من کفار را رویت قرار می‌دهم. از این بدتر چیزی نیست. مکه را عذابش کرد. چرا؟ چون والله رفیق بد از جهنم بدتر است. من به خدا می‌گویم: خدایا اگر می‌خواهی مرا بسوزانی، به من ترحم کنی و یک آدم بد کنار من بیاندازی، والله از جهنم بدتر است. خدا با مکه چه کار کرد؟ کفار را رویش قرار داد. وهابی‌ها را رویش قرار داد که چرا درباره ولایت کرنش نکردی؟

عزیزان من، بیایید متکبر نباشیم، درباره ولایت کرنش کنیم. کرنش چیست؟ امر ائمه (علیهم السلام) را اطاعت کردن. کرنش؛ یعنی زیر بار ائمه (علیهم السلام) رفتن. کرنش؛ یعنی من نداشته باش. ما منمان نمی‌گذارم کرنش کنیم، دنبال خلق می‌رویم. این هم که می‌گوید در آخر الزمان بی‌دین می‌رویم و ملائکه تعجب می‌کنند به خاطر این است که در مقابل امام زمان (علیه السلام) کرنش نمی‌کنیم. زمین مکه، من داشت. گفت: من بهترم. من نداشته باشید. در هر کجا هستی الامر را اطاعت کنید.

اشخاصی که مکه می‌روند باید با این شرایط باشند: 1. پولت درست باشد 2. عقیده‌ات پاک باشد 3. نزول نخورده باشی 4. به جای بد نگاه نکرده باشی 5. شهوترانی نکرده باشی 6. دروغ نگفته باشی 7. خیانت نکرده باشی 8. غش در معامله نکرده باشی.

حالا که می‌خواهی بروی مکه حد به گردنت نباشد. فکر کن دل کسی را شکستی برورضایتش را بدست بیار، به چه کسی بزرگی کردی، برو کوچکی کن. به چه کسی منیت کردی، بروی منیتت را کنار بگذار. تمام این‌ها در تو نقش بسته کجا می‌روی؟ همه نقش‌ها را باطل کن و از بین ببر. اگر این‌ها باشد، مثل اهل تسنن هستی. عبادت، نماز، روزه و خمس داری؛ اما علی (علیه السلام) را نداری؛ آن وقت می‌گویند بی‌دین می‌روی. حالا اگر با شرایط، مکه رفتی خدا به تو پاسخ می‌دهد. خدا به فکرت هست؛ چون مردم عیالات خدا هستند. اگر کارهایی را که امر خدا و ولایت بوده انجام ندادی، تمام کارهایت نقش و جاذبه‌اش در وجودت هست. حالا از بس که گناه کرده و بی‌امری کرده، روی ولایت را سد کرده. جاذبه گناه و نقش گناه روی ولایت را سد کرده است. خدای تبارک و تعالی ولایت را قسمت بندی کرد. به این هم یک قسمتی داد. نقش گناه و نقش بی‌امری روی نقش ولایت را سد کرده است. حالا در مکه نقش برداری می‌شود. تمام این کارهایی را که کردی نقش دارد. آن وقت شما در آینه علی (علیه السلام) حیوان هستی. این نقش‌هاست که در مکه عکسش می‌افتد.

بیا ببین نقش خوب در وجودتان ایجاد کنید، بیا در دستت کار خیر بکن، بیا ذکر بگو، بیا انفاق کن، بیا بیچاره‌ای را دستت را بگیر، بیا با این دست، توان به کسی بده. روایتش این است که شخصی خدمت امام سجاد (علیه السلام) آمد و گفت چقدر حاجی آمده. امام سجاد (علیه السلام) فرمود: نفر آمده. دوباره تکرار کرد. امام سجاد (علیه السلام) بین انگشتانش را باز کرد، نشانش داد. این نشان دادن چیست؟ آیا در فکر رفته‌ای؟ این درون تو هست. آن چشم انسانی در درونت هست؛ اما یک پرده جلویش است. امام سجاد (علیه السلام) نگاه کرد، پرده کنار رفت. دید همه حیوان هستند؛ مگر امام سجاد (علیه السلام). یک چشم دیگری به آن داد؟ چشم دیگری نداد. آن چشم در باطن تو هست. نگاه به آن شخص کرد؛ انسان کامل شد تا حتی ماوراء را می‌بیند. دید آن‌ها حیوانند، فقط امام سجاد (علیه السلام)، غلامش و شترش انسان هستند.

چرا شتر امام سجاد (علیه السلام) انسان است؟ وقتی امام سجاد (علیه السلام) از دنیا رفت، سر قبرش رفت سرش را به زمین زد. او را آوردند دوباره رفت. امام باقر (علیه السلام) فرمود او را رهاش کنید. آنقدر سرش را به زمین زد تا از دنیا رفت. این حیوان است؛ اما با محبت امامش است. آیا تو با محبت امامت هستی یا با محبت تلویزیون و ویدیو هستی؟ بی خود نیست که می‌گوید بی‌دین می‌روی. شتر با دین رفت؛ اما تو بی‌دین می‌روی.

به حضرت عباس (علیه السلام) متقی انسان کامل است. ما و ما را می‌بیند. کاری کنید که امام زمان (علیه السلام) به شما نگاه کند. وقتی آقا امام زمان (علیه السلام) تشریف می‌آورند آن موقع امام زمان (علیه السلام) آینه حق است. در آینه حق، ما حیوان هستیم، ما منافقیم. مهر می‌زند، مؤمن یا منافق. امام زمان (علیه السلام) باید ولایت را امضاء کند؛ منافقی شما را امضاء می‌کند. چرا؟ چون یک عده در ظاهر مسلمان هستند؛ ولی منافقند. امام زمان (علیه السلام) آن‌ها را افشا می‌کند. مردم اشتباه کارند. امام زمان (علیه السلام) که می‌آید، منافق‌ها از مؤمن‌ها جدا می‌شوند. بر پیشانی هر کس مهر می‌خورد مؤمن، منافق. تا حالا منافق مخفی بوده؛ اما حالا منافق افشاء می‌شود. به پیشانی‌اش می‌خورد منافق. امام زمان (علیه السلام) برای عموم ظهور می‌کند. ظهورش برای این است که مؤمن و منافق را معلوم کند. مهرزننده امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. در آینه حق، ما افشا می‌شویم.

ما مثل ابراهیم، امام‌بین نیستیم. کاری کنید که در آینه ولایت، امام‌خواه باشید. ابراهیم اشتباه کرد که به خدا گفت اجر من چه می‌شود. چرا؟ چون که مردم کل جهان که مکه می‌آیند، آن وقت به خاطر ساختن خانه خدا بهره‌ای به ابراهیم می‌دهد. ابراهیم آن را فراموش کرد، به یک چیز مختصر و ناچیز و کوچک قانع شد و از خدا مزد خواست. چون هر کسی بیاید مکه، بی‌اجر نمی‌ماند.

امام زمان (علیه السلام) وقتی تشریف می‌آورند، صدها علم به وجود می‌آید. خود امام زمان (علیه السلام) علم است. علوم افشاء می‌شود. علوم در حضور امام زمان (علیه السلام) است. امام زمان (علیه السلام) علوم را افشاء می‌کند. الان مردم لیاقت ندارند؛ آن موقع مردم لیاقت پیدا می‌کنند، علوم را افشا می‌کند. تمامی علوم، راجع به ولایت است. بیایید نقش برداریمان را درست کنیم که وقتی

امام زمان (علیه السلام) می‌آید انسان باشیم. امام زمان (علیه السلام) خودش انسان کامل است. تو را در آغوش می‌گیرد. امام زمان (علیه السلام) باید ما را بطلبد. ما الان جزو طلبیدن‌ها نیستیم که می‌گویید بی‌دین می‌روید.

حالا در خود جزایش و قیامتش هم همین طور است. ما نقش برداری بدمان را هم تا آنجا می‌بریم. کسی که در آخرت اسیر نیست که نقش و کارت دنیا نداشته باشد، آن وقت قیامت آزاد است، احترام دارد. همه احترامش می‌کنند؛ حتی آتش جهنم. بیایید احترام پیدا کنید. کجا دنبال حرف‌های دنیا می‌روید؟ به غیر از نقش امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نقش دیگری نباید در وجود ما باشد. نقش امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است که نجات‌دهنده تو از هر چیزی است. اهل تسنن چرا اهل آتشند؟ این نقش بدشان را در آنجا برده‌اند. مکه آینه علی (علیه السلام) است. اگر نقش علی (علیه السلام) را داشته باشی، انسان هستی. وقتی حضرت علی (علیه السلام) در کعبه ظاهر شد، حضرت علی (علیه السلام) با مادرش از کعبه بیرون آمد. روی دست هر کسی که او را می‌گذاشتند، چشم باز نمی‌کند تا او را روی دست پیامبر گذاشتند. چشمش را باز کرد. فرمود: السلام علیک یا رسول الله. حضرت علی (علیه السلام) چشمش را روی ولی خدا باز می‌کند، نه خلق. حالا شروع کرد به خواندن تورات، زبور، انجیل و صحف. علی الظاهر که هنوز قرآن بر پیامبر نازل نشده، حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «انا قرآن الناطق» شروع کرد به خواندن سوره مؤمنون تا آیه 18. «قد افلح المؤمنون» محققاً مؤمنان رستگارند. رستگارند؛ یعنی ترک اولی ندارند، نقش ولایتشان ثابت است؛ یعنی علی (علیه السلام) دارند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید آن‌هایی را قبول دارم که مرا قبول دارند، مابقی فاسدند. وقتی حضرت علی (علیه السلام) در دنیا ظاهر می‌شود، سفارش اصحابش را می‌کند که این‌ها رستگارند. کسی که رستگار است بدی ندارد. وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دنیا ظاهر شد، لوحی میان زمین و آسمان نصب شد. به آن نوشته شده بود: منم علی اعلی، اسم این فرزند را علی بگذار. آن لوح، نقش علی (علیه السلام) را دارد. از کوزه همان برون تراود که در اوست؛ یعنی خدا می‌گوید من علی دارم. چون هرکس علی مرا نخواهد عبادت جن و انس کند به رو در جهنم می‌اندازمش.

تو افتخار می‌کنی که مکه رفته‌ای، افتخار کن که نقش علی (علیه السلام) در دلت

است. مکه که چیزی نیست. نقش علی (علیه السلام) است که اگر به یک مؤمن توهین کنی، خدا خانه‌اش را در مقابل یک مؤمن هیچ می‌کند. بیا مؤمن بشو. می‌فرماید: اگر به یک مؤمن توهین کردی انگار خانه خدا را خراب کرده‌ای، آجرهایش را کنار انداخته‌ای. بین تو چه کسی هستی؟ چرا خودت را نمی‌شناسی؟ تو خداشناس باش. اگر خداشناس باشی خودفروش نیستی. تو اگر فهمیدی که یک شمش طلا هستی، به یک عروسک که خودت را نمی‌فروشی.

شرط نقش چیست؟

شرط نقش، ولایت است. شرط برادری، ولایت است. اگر شما با هم راجع به ولایت هم افق بودید، پدر و فرزندی هم شرط نیست. برادری هم شرط نیست. پس شرط چیست؟ نقش ولایت داشته باش. ما نقش ولایت نداریم. قرآن می‌گوید: پسر نوح «انه لیس من اهلک» است. ای نوح، بچه تو نیست. ای نوح، اگر او را بخواهی جزء ظالمین هستی. ما نباید خلق را که جزء جاهلین و ظالمین هست بخواییم. ما باید امر را بخواییم. این‌ها را باید با عقل قبول کنید و گرنه قبول نمی‌کنید؛ چون همانطور که امام را خلق حساب می‌کنید، این حرف‌ها را هم خیلی قبول نمی‌کنید. حاج شیخ عباس تهرانی می‌فرمود: آدم گاهی یکی را که با او نبوده می‌بیند و او را می‌خواهد. ایشان می‌گفت: یک وقت این دو نفر در الست با هم بوده‌اند. روز الست ذراتمان با هم بوده، حالا اینجا می‌آییم. خدا ذرات را در دنیا آورد که ترقی کنیم. کجا ترقی می‌کنیم؟ آنجا که امر را اطاعت کنیم.

پس خواستن دو جور است: 1. خواستن خودت. 2. خواستن تاییدی به تو می‌گوید متقی را بخواه؛ آن وقت تو کس دیگر را می‌خواهی. متقی تو را هدایت می‌کند؛ اما خلق تو را به ضلالت می‌کشاند. اغلب مردم دست از متقی برداشته‌اند که به ضلالت افتاده‌اند؛ آن وقت یکی با دین برود ملائکه تعجب می‌کنند. دین، علی (علیه السلام) است. دین، متقی را تایید کرده؛ مردم دنبال کس دیگری رفته‌اند. بیا دنبال کس دیگر نرو.

باید ولایت اصلی داشته باشیم. ما بیشترمان با ولایت برخورد داریم. الان چقدر حرف ولایت می‌زنند، این‌ها همه برخورد با ولایت است. اگر برخورد با ولایت نباشد، امر ولایت را اطاعت می‌کنیم. حالا چه کسی امر را اطاعت می‌کند؟ آیا ولایت گفته

تو ساز و آواز بزَن؟ آیا ولایت گفته تو تلویزیون و ماهواره داشته باش؟ پس تو برخورد با ولایت داری، نه ولایت. این غیر از این است که ولایت در قلب شما نقش داشته باشد. باید ولایت در قلب ما نقش داشته باشد، این درست است. تمام این‌هایی که طرف آن دو نفر رفتند نقش با پیامبر نداشتند. هیکلشان با پیامبر بود. الان هم همین‌طور است. فرقی نمی‌کند. الان ما نقش امام زمان (علیه السلام) نداریم، دم از امام زمان (علیه السلام) می‌زنیم. آن وقت می‌فرماید: کسی که امام زمانش را نشناسد، می‌میرد به زمان جاهلیت.

به من می‌گویند حرف امام زمان (علیه السلام) را بزَن. تو چه نقشی از امام زمان (علیه السلام) داری. تو هنوز نقش تلویزیون، ویدئو و ماهواره داری. تو این نقش‌ها را داری. این به امام زمان (علیه السلام) چه مربوط؟ آن کسی که حرف ولایت می‌زند و تویی که گوش می‌دهی باید نقش داشته باشی و الا سقوط می‌کنی. این نقش‌ها را از دلت بیرون کن، منتظر امام زمان (علیه السلام) باش. «افضل الاعمال، انتظار الفرج»؛ یعنی انتظار داشته باش که جانمان را فدای امام زمان (علیه السلام) کنیم.

این همه عبادت می‌کنی، قشنگ هم عبادت می‌کنی، اما زشت است. چرا؟ آن چوپان زمان موسی، به خدا می‌گوید: تو کجایی من شوم قربان تو. ای خدا، بیا این جا الاغت را سوار شو علف هست، الاغت بخورد. اگر کفشت پاره شود، سوزن دارم او را می‌دوزم، سرت را شانه می‌کنم، ای خدا. چوپان چه می‌گوید؟ چوپان نقش خدا در دلش هست، نقش لسان حلقی ندارد. حالا موسی آمده برود، به چوپان می‌گوید: به کی اینها را می‌گویی؟ چوپان می‌گوید: به خدا، موسی گفت: خدا که خر ندارد، این حرفها چیست می‌زنی؟ ندا آمد: موسی! باید رضایت این چوپان را به جای آوری، و الا از اولی العزمی تو را خلع می‌کنم. موسی من قال او را نمی‌خواهم، حالش را می‌خواهم. این چوپان نقش خدا را دارد. من ریشه حرف را می‌زنم. چوپان نقش خدا را داشت که موسی را فلج کرد. موسی نبی است، عصمت دارد؛ اما چوپان نه نبی است و نه عصمت دارد. چوپان، اتصال به خداست، محبوبش خداست. حالا ما محبوبمان کیست؟ تمام بدبختی مردم این است که محبوبشان کس دیگری است. تو باید محبوبت خدا باشد؛ آن وقت هر جوری می‌خواهی با خدا حرف بزَن. چوپان به غیر از خدا کسی دیگری را نمی‌بیند. ظاهرش درست نیست؛ ولی باطنش درست است. ما باطنمان درست نیست، قشنگ حرف

می‌زنیم؛ اما دنبال کس دیگری می‌رویم. چوپان عوام است؛ خدا ایده‌اش را قبول می‌کند؛ اما موسی را کنار انداخت. خدا گفت: چه کارش داری؟ او دارد با من حرف می‌زند. اینکه خدا می‌گوید من حال چوپان را می‌خواهم، نه قالش را یعنی چه؟ یعنی آن نقشش را خدا می‌خواهد که می‌گوید من حالش را می‌خواهم نه قالش را. حالا ما نه حال داریم، نه قال؛ ما هوی و هوس داریم.

شرط تکمیل شدن نقش چیست؟

نتیجه را ببینیم و صبر کنیم. آن شخصی که می‌خواست نقش شیر را در پشتش خالکوبی کند، تا یالش را شروع به خالکوبی کرد، فریاد زد: ولش کن، تا دمش را خالکوبی کرد، فریاد زد و لش کن. هر قسمتی را دست می‌گذاشت، می‌گفت: و لش کن، خالکوب گفت: شیر بی‌پال و دم که شیر نیست! نتوانست صبر کند تا این نقش به وجود بیاید. مثل یک نقاش، تا وقتی نقاشی‌اش را کامل نکرده، کسی نمی‌تواند او را ببیند. وقتی نوشتیم یا علی (علیه السلام)، آن وقت می‌توانیم آن را روی دیوار نصب کنیم. ما هم اگر بخواهیم، نقش ولایت در دلمان بیاید، باید در یوم‌ها صبر کنیم تا این نقش به وجود بیاید. آن وقت، وقتی آن نقش کامل شد، امام زمان (علیه السلام) می‌آید و به آن نقش سر می‌زند. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به دکان می‌رفت و به او سر می‌زد و می‌گفت: میثم جان، چطوری؟ کسی بود که هزار شتر سرخ موی داشت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن جا نمی‌رفت؛ اما به دکان میثم می‌رفت، آن وقت اتصال برقرار می‌شد.

چه چیزی نقش را کم رنگ و به آن خدشه می‌زند؟

1. گناه کردن
2. خواستن خلق
3. احترام خواستن از خلق
4. پیروی از خلق
5. نقش خلق را دیدن
6. نقش خلقی برای امام و حجت خدا قائل شدن

نتیجه نقش چیست؟ تزریق چیست؟

مانند متن که نتیجه نوشتن است، ما باید نقش را طلب کنیم تا امام زمان (علیه السلام) تزریق کند. نقش، عنایت امام است. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: به جلسه ولایت غبطه می‌خورم. پس جلسه ولایت برحق است. در

جلسه ولایت نباید حرف دیگری زد، فقط حرف ولایت زد. امام صادق (علیه السلام) حسرت به آن مجلس می‌خورد. حالا کجا این مجلس است که ما هم برویم؟

نقش جلسه ولایت چیست؟

در جلسه ولایت باید نقش داشته باشی و گرنه می‌روی. من قسم می‌خورم اگر نقش نداشته باشی، سقوط می‌کنی. در جلسه ولایت نقش امری امیرالمؤمنین (علیه السلام) را می‌بینیم و درباره آن صحبت می‌کنیم.

نقش جلسه بنی ساعده چیست؟

در جلسات بنی ساعده نقش خلقی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تعریف و تبلیغ می‌کنند. در جلسه بنی ساعده که خلق است خودشان را تایید می‌کنند، آن تکذیب است. خدا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تایید کرده. در غدیر فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم» حالا امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید: من کشته جلسه بنی ساعده هستم.

ثابت ماندن نقش در چیست؟

رستگاری ما بر ثابت ماندن این نقش و تا به آخر رساندن آن است. وقتی ما از دنیا برویم، آسمانی‌ها دنبال این نقش می‌گردند. هر کس این نقش را دارد نجاتش می‌دهند. اگر نقش خلقی داشته باشد، عذاب و عقابش می‌کنند. زمانی ما به آخر می‌رسانیم که ولایت در درون ما بجوشد و ولایت ما عمقی باشد یا تزریقی؛ یعنی نقش بسته باشد. سلمان به قبرستان رفت و به اذن خدا یهودی را صدا زد، آن یهودی یکی از اسرار نگو بود، رستگار شد؛ چون نقش علی (علیه السلام) در قلبش بود؛ زیرا نقش علی (علیه السلام)، خواست خداست.

سیره و روش برخورد امام و مؤمن با نقش چیست؟

احترام به نقش، سیره و روش امام و مؤمن است. مؤمن، وقتی با کسی برخورد می‌کند با آن نقش برخورد می‌کند. عده‌ای از یمن آمده بودند، آقا امام باقر (علیه

السلام)، آن‌ها را در آغوش می‌گرفت و می‌بوییدشان. می‌گفت: صادق جان، این‌ها بوی بهشت می‌دهند. نقش ولایت داشتند. امام نقششان را احترام می‌کرد و یا امام صادق (علیه السلام)، که هشام را احترام می‌کرد؛ چون نقشش درست بود، نقشش یقین به ولایت بود.

نقش ظاهری و نقش باطنی چیست؟

چهار هزار نفر شاگردان امام صادق (علیه السلام)، نقش ظاهریشان این بود که شاگرد امام هستند؛ ولی نقش باطنی نداشتند. نقش باطنی‌شان این بود که امام را خلق حساب می‌کردند. هشام نقش باطنی داشت، یقین به امام داشت، یقین به امر امام داشت، امام را امر حساب می‌کرد و امام صادق (علیه السلام) به آن نقش باطنی هشام احترام می‌گذارد، نقش باطنی‌اش را قبول می‌کند. آن نود ساله‌ها نقش خودشان را در امام پیاده کردند و می‌گفتند آن جوان زیباست و امام او را می‌خواهد.

نقش علی (علیه السلام) چیست؟ نقش مؤمن چیست؟

نقش علی (علیه السلام)، یک نقش است. نقش مؤمن، بدل آن نقش است؛ پس پایه نقش، محشور شدن با نقش است، محشور شدن با ولایت است.

چه چیزی نقش را عوض می‌کند؟

ولایت، نقش ثابت دارد. هر کجا که بروی عوض نمی‌شود. بعضی‌ها مکه می‌روند عوض می‌شوند. چه چیز عوضشان می‌کند؟ سنی، خلق و تماشا عوضشان می‌کند. شما باید متدین باشی نه مقدس؛ مکان عوضتان نکند. تو باید در دینت، در گفتارت، ثابت باشی و آن نقش، بدلت باشد. آن وقت ثابت هستی. حالا تو این همه نقش در دلت هست، کجا خدا راه به تو می‌دهد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) باید در تمام بدنت نقش ببندد، اگر نقش داشته باشی، آن نقش یقین می‌شود.

نقش موقت و دائم چیست؟

آدم نقش موقت داشت؛ نقش دائم نداشت. ترک اولی کرد، آن نقش از او گرفته شد؛ زیرا آدم محبت دنیا را دارد. این است که مؤمن از انبیاء بالاتر است، «علماء امتی، افضل من انبیاء بنی اسرائیل» بیشتر مردم نقش موقت در دلشان است. ما بیشتر نقش تأیید شده نداریم. نقش تأیید شده به خلق می‌گوید: گم شو! اگر می‌خواهی موقت نباشی، باید یقین به آن کارت داشته باشی، نباید نقص داشته باشی و اگر آن نقش را داشتی، یقین به آن پیدا می‌کنی، دست از سر آن بر نمی‌داری. تو اگر یقین به ولایت داشته باشی، خلق را قبول نداری و دنبالش نمی‌روی. پس تو نقش نداری که دنبال خلق می‌روی. شما وقتی گناه کردی دل و قلبت سیاه می‌شود و دیگر حرف ولایت را قبول نمی‌کنی. خلق را به ولایت قبول نداری، پیروش هم نیستی؛ اما نمی‌فهمی. شخصی می‌آید، تو آن طرف می‌روی، پس تو او را بالاتر دانسته‌ای که پیشش می‌روی و دنبال ولایت نمی‌روی. آن نقش نداشته. تمام آنها زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) همین طور بودند، نقش نداشتند.

چطور نقش ولایت اثر ندارد؟

چون شما طالب دنیا باشید. آدم ابوالبشر با همه حرف‌هایش نقش دنیا داشت؛ زیرا شیطان به آدم ابوالبشر گفت: خدا درجات را کم گذاشته، تو از این درخت بخور به آن درجه می‌رسی، آدم همه دنیا را دارد، می‌خواهد به آن درجه برسد. رفت که به درجه بهتر برسد. حالا اهل دنیا مقدس شدند. می‌خواهند به درجه و مقام برسند؛ اما درجه بی‌ولایت، مقام نیست. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید: من در گل آدم دست داشتم، حالا آیا آدم نقش علی (علیه السلام) را پذیرفت یا نه؟ آدم نقش علی (علیه السلام) را پذیرفت؛ اما تا زمانی که ترک اولی نکرده بود. وقتی ترک اولی کرد، نقش از او گرفته شد. حالا که این نقش از او گرفته شد، باید زیر بار امام حسین (علیه السلام) برود. برای آدم سخت است که زیر بار فرزندش برود. حالا خدا گفت: مرا به پنج تن قسم بده، تا توبهات پذیرفته شود. آدم خدا را به پنج تن قسم داد. تا به اسم امام حسین (علیه السلام) رسید، دلش شکست. اشکی برای امام حسین (علیه السلام) ریخت، خدا توبه‌اش را پذیرفت. تو عوض اشک برای امام حسین (علیه السلام) می‌خندی، خودت را از امام حسین (علیه السلام) جدا می‌کنی، در مجالس لهو و لعب می‌روی.

همانطور که خدا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از خودش بالاتر برده و فرموده اگر علی (علیه السلام) را نخواهی، به عزت و جلالم به رو در جهنم می‌سوزانمت، حالا امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم می‌خواهد متقی از خودش بالاتر باشد. موادی را جلوی من ریختند، با دست راست آن مواد را بر هم می‌زدم، یک دفعه یک صورتی زیبا تشکیل می‌شد، بهترین صورت، روی زانوی راست من می‌آمد و می‌گفت: «لا اله الا الله» با دست چپ این مواد را بر هم می‌زدم صورتی زیبا تشکیل می‌شد، بهترین صورت، روی زانوی چپ من می‌نشیند می‌گوید: «لا اله الا الله» این مواد را خدا در اختیار متقی قرار می‌دهد. متقی، «لا اله الا الله» گوی واقعی را درست می‌کند، نه موقت! آدم، نقش موقت داشت. متقی کارش تولید ولایت است، نه تولید دنیا، متقی کار که می‌کند می‌گوید: «لا اله الا الله، علی ولی الله» اما شما کارتان کار دنیایی است. متقی، ارادة الله است؛ ولی تو اگر دنبال متقی بروی ارادة الله می‌شوی. اگر کسی ارادة الله بود که نمی‌گفت دنبال متقی برو. متقی نقش دائم دارد؛ چون متقی محبت دنیا را ندارد. همیشه در فکر مردم است. فقط یک مقصد دارد، آن هم نجات مردم است.

ولی سلمان غذای هشت ماهش را دارد، چهار ماه دیگرش را هم می‌خواهد. ما یک وقت کسری در دنیا داریم. سلمان راجع به دنیا کسری داشت؛ هرچند «سلمان منا اهل البيت» است؛ اما شما نباید راجع ولایت کسری داشته باشید. اویس در بیابان است، وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) با آن دو نفر می‌آیند، اویس می‌گوید: «سیماه رسول الله»، ولایت را می‌شناسد. وقتی متقی یا مؤمن به آسمان می‌رود، این کرات چه نقشی می‌پذیرند؟ کرات، نقش امر را می‌پذیرند، متقی هم در آسمان‌ها نقش دارد. متقی در آسمان رفت و آمد می‌کند چرا؟ چون متقی به غیر از نقش ولایت، هیچ نقشی ندارد. نقش ولایت با نقش دنیا درست نیست. عیسی، محبت سوزن و نخ داشت، او را نگه داشتند؛ ولی تو محبت کارخانه سوزن و نخ را داری. آسمانی‌ها نقششان امر است، از اطاعت امر به آن جا رسیده‌اند. شما هم اگر امر را اطاعت کنی به آسمان می‌روی. این کار متقی و مؤمن است. وقتی آدم ترک اولی کرد، تصویری از پنج تن و شیعه‌ها را نشان داد. آسمانی‌ها و کرات نقش کسی را که ترک اولی دارد و یا کسری ولایت دارد نمی‌پذیرند، نقش کسی را می‌پذیرند که مطلق است. نقش کسی را می‌پذیرند که علی (علیه السلام) در درونش نقش بسته باشد. آسمان به نور این مؤمن زندگی می‌کند، این مؤمن چه نوری باید داشته باشد؟

آمدم خانه دیدم بدنم می‌لرزد، اتاق بالا رفتم، چشم حقیقت بینم، باز شد همه جا بیابان شد. یک وقت دیدم عیسی، یواش یواش روی زمین آمد. یک وقت جبرئیل با همان بال و پرش آمد، عیسی را حمایل کرد و به آسمان رفتند. وقتی در جو آسمان رفتند، دیگر نتوانستند بالا بروند. عیسی پاره‌نه بود، همه جا تاریک بود. یک دفعه عیسی گفت: خدایا، ما را از این تاریکی نجات بده، ما که نمی‌توانیم برویم. خدا گفت: یا عیسی، مرا به پنج تن قسم بده، عیسی گفت: خدایا، به حق محمد بن عبدالله خاتم النبیین، ما را نجات بده، نشد. یک دفعه گفت: خدایا، به حق وصی پیامبر، علی بن ابی طالب (علیه السلام) ما را نجات بده. ببین! عیسی وصی پیامبر را می‌شناسد. یک دفعه تمام آسمان روشن شد. خدا ندا داد (صدای خدا از تمام این عالم می‌آید، یک جا نیست.) یا عیسی! به عزت و جلالم قسم! تمام نور زمین‌ها و آسمان‌ها به واسطه علی (علیه السلام) است.

نوری در خلقت به جز نور ولایت نیست، تمام این‌ها روشنایی است. خدا می‌داند که چقدر ستاره و کرات دارد، هر کراتی یک زبانی دارد، هر کراتی یک شکلی دارد، هر کراتی یک طوری هست. ما کرات زمینی هستیم، آن‌ها یک طور دیگرند. خدا که خانه را خلق نمی‌کند که کسی داخلش نباشد. حالا تمام کرات به نور مؤمنی که روی زمین است زندگی می‌کند؛ همین جور که ما به نور ولایت زندگی می‌کنیم. این ولایتی که تو داری در جو آسمان‌ها نور افشانی می‌کند. چرا از روی بی‌امری نگاه می‌کنید؟ این نور، نور ولایت است، نور نبوت نیست؛ چون نور آن مؤمن، نور ولایت است. متقی هم نورش نور ولایت است که می‌گوید پیشش برو. به کل مردم این دنیا می‌گوید پیش متقی بروید؛ چون مردم دنیا کسری دارند، کسری‌شان را متقی برطرف می‌کند. هر کسی که در ولایت یک قدری سستی کند، گوشش مالیده می‌شود. وقتی می‌فرماید: زیارت یک مؤمن، زیارت چهارده معصوم است؛ نور ولایت در دل شما است و من می‌آیم و آن نور را زیارت می‌کنم. آن وقت خدا آن ثواب را به من می‌دهد. اینکه می‌فرماید ثواب جمع ما را می‌دهد، حتی ثواب حضرت زهرا (علیها السلام) را می‌دهد، تمامی این ثواب به خاطر دوستی با ولایت است. تو جلد ولایت هستی نه خود ولایت. خیلی که پیشرفت کنی، جلد ولایت می‌شوی. ولایت حرف دیگر است، ولایت در قلبت تجلی کرده، دائم از ولایت تجلی می‌شود.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: هر هفته ما در عرش خدا جمع می‌شویم و

جدمان برایمان صحبت می‌کند. ولایت اینقدر ارزش دارد. تو به واسطه ولایت ارزش پیدا می‌کنی. تو ولایت را فراموش می‌کنی، دنبال تلویزیون و ماهواره می‌روی؛ حالا اگر با دین بروی ملائکه تعجب می‌کنند. تو اگر ولایت را فراموش کردی خدا را فراموش کردی. چرا؟ چون ولایت امر خداست. وقتی امر را اطاعت می‌کنی، نقش امر را می‌گیری. وقتی بی‌امری می‌کنی، نقش از تو گرفته می‌شود. بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، مردم بی‌امری کردند، نقش ولایت از آن‌ها گرفته شد. آن‌ها نقش اسلام را داشتند. اسلام بی‌علی (علیه السلام). حالا خدا آن‌ها را مرتد و کافر اعلام کرد. «ارتد الناس بعد رسول الله الا خمساً»

گج‌های دیوارهای جلسه ولایت را دور نریزید، ولایت به آن‌ها تزریق شده، نقش ولایت گرفته‌اند. چرا دیوارها نقش ولایت دارند؟ زیرا ملائکه التماس می‌کنند که در جلسه‌ی ولایت بیایند. وقتی اجازه می‌گیرند بیایند، می‌بینند که جلسه تمام شده است، خودشان را به دیوارها می‌مالند. معلوم می‌شود این گج‌ها نقش ولایت دارند. حالا توی بدبخت نقش چه کسی را داری ای بشر دوپا؟! تو نقش لهو و لعب داری! ملائکه به دیوارها افتخار می‌کنند، پرش می‌کنند در آسمان‌ها می‌گویند «من مثلی؟»؛ اما به تو راه نمی‌دهند! به عیسی راه ندادند؛ اما ملائکه می‌آیند و خودشان را به دیوارها می‌مالند. دیوارها، فرمایشات ولایت را ضبط کرده‌اند. تو اینقدر بدبخت هستی، نه اینکه بشر یا متقی بهتر از تو باشد؛ دیوارها بهتر از تو هستند، هیچ هم‌حالی‌ات نیست. می‌خندی! نمی‌دانی چقدر بدبخت هستی، بدبخت‌تر از تورفیقت.

«و جعلنا من الماء كل شيء حي» و از آب هر چیز زنده‌ای را قرار دادیم. آب مهریه حضرت زهرا (علیها السلام) است، روشنی تمام این عالم به واسطه مهر زهرا (علیها السلام) است، ما مدیون مهر زهرا (علیها السلام) هستیم، آب نسبت به اعمال و رفتار و گفتار ما عکس‌العمل از خود نشان می‌دهد. وقتی یک قطره آب را زیر میکروسکوپ بگذاری به این قطره آب بگویند: خدا یا علی، این قطره آب به بهترین شکل در آمده و وقتی به او شیطان را گفتند و یا موزیک برایش پخش کردند، آن قطره آب از هم پاشیده شد، آب عکس‌العمل از خود نشان می‌دهد، حالا بهترین شکل آب شش ضلعی است؛ چون صحرای کربلا، ملک آب، ملک باد، همه آمدند، گفتند: حسین جان اجازه بده، حالا که امام حسین (علیه السلام) شهید شد. قبر ایشان شش گوشه است، این قطره آب دوست دارد نقش

قبر امام حسین (علیه السلام) را بگیرد، خودش را به صورت شش ضلعی در می‌آورد، حالا شما وقتی کسی بیمار است، هفتاد بار سوره حمد را به آب می‌خوانی، روایت داریم اگر به مرده دادی زنده شد، تعجب نکن، زیرا در سوره حمد هفتاد بار می‌گویی، «اهدنا الصراط المستقیم»، خدایا ما را به صراط مستقیم هدایت کن، هفتاد بار داری نقش ولایت را به این آب می‌دمی. صراط مستقیم صراط علی (علیه السلام) است، تو صراط چه کسی را داری؟ صراط خلق را داری بدبخت بیچاره.

از حضرت سوال شد، یا بن رسول الله، در قیامت می‌میریم و زنده می‌شویم، آیا این جا هم هست؟ حضرت فرمودند: بله، هر چه آنجا هست. این جا هم هست. یا بن رسول الله چه می‌شود؟ فرمودند: آن کافر است، آمده مسلمان می‌شود. ایمان می‌آورد، پس زنده شد. ولی این ایمانش را از بین برد، مرده است. این بی‌دین شد، مرد. حالا که دین آورد زنده می‌شود، دین ولایت است. پس اغلب مردم مرده‌اند ولی جان دارند چرا؟ چون می‌فرماید: یکی با دین برود ملائکه تعجب می‌کنند. اصل زندگی بشر ولایت است. اصلاً حیاتی در تمام خلقت به غیر از ولایت وجود ندارد، یعنی ولایت یک سکونتی به ما می‌دهد. حالا ما چه کار کنیم که به این جا برسیم. به ولایت یقین داشته باشیم. ارزش برای ولایت درونتان قائل شوید. مرده‌ای که در آن علی (علیه السلام) باشد، زنده است، زنده‌ای که در آن علی (علیه السلام) نباشد، مرده است، پس زنده به ولایت می‌شود. حالا امام زمان (علیه السلام) برای جدش امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید: یا جدا اگر اشک چشمم تمام شود شب و روز خون گریه می‌کنم. یعنی این خون تا پشت چشم می‌آید تصفیه می‌شود و اشک می‌گردد. یعنی من امام زمان (علیه السلام) دائم رقت برای جدم امام حسین (علیه السلام) هستم. امام زمان (علیه السلام) دائم به فکر است، دائم هم گریه می‌کند، اما تو دائم نیستی که تلویزیون و ماهواره می‌بینی. می‌فرماید: هر کس امام زمانش را نشناسد به زمان جاهلیت مرده است، شما امام زمان (علیه السلام) را نشناختید که دنبال لهو و لعب می‌روید. اغلب مردم باید ولایت بهشان تزریق شود ولی لهو و لعب به آن‌ها تزریق شده. امام زمان (علیه السلام) قلب عالم امکان است. این اشک به خون اتصال است، خون هم در رگ‌ها جریان دارد و به قلب اتصال است. قلب عالم امکان برای امام حسین (علیه السلام) گریه می‌کند. امام زمان (علیه السلام) جز ولایت چیز دیگری در قلبش نیست. حالا ما وقتی به بدعت‌گذار نگاه می‌کنیم، یا به جایی که

خدا گفته نگاه نکن، نگاه می‌کنی تصویری از آن در چشم شما می‌افتد و با خون شما مخلوط می‌شود و این خون در رگ‌های شما جریان پیدا می‌کند. ما نباید بی‌امری کنیم، چون به بی‌امری اتصال می‌شویم، شما باید در اختیار خدا و امام زمان (علیه السلام) باشید، خودت را در اختیار خلق می‌گذاری آن وقت با خلق محشور می‌شوی، اغلب مردم اینطورند. مکه، عمره و حتی کربلا می‌روند. این جسمش رفته، نه روحش، نه عقیده‌اش، نه یقینش! آن وقت می‌گوید بی‌دین می‌روی. حالا اگر نگاه امری کردی یا به متقی یا به مؤمن کردی اتصال به او می‌شوی متقی وصل به ائمه (علیهم السلام) است. نگاه ائمه (علیهم السلام) وصل به خدا هستند. جنبه مغناطیس ولایت به وجود می‌آید.

شما چطور بفهمی کارت موقت است یا نه؟

تو آن کار را که می‌کنی، به فکر کار دیگر هم هستی، این موقت است اگر می‌خواهی موقت نباشی، باید یقین به آن کارت داشته باشی. شما اول باید یقین به امام پیدا کنی، بعد باید اعتقاد به امر امام داشته باشی. یک نفر خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد و از عبادتش گفت، حرفش که تمام شد امام صادق (علیه السلام) به او فرمود: اسم تو در مصحف مادرم زهرا (علیها السلام) نیست.

چطور می‌شود که اسم در مصحف حضرت زهرا (علیها السلام) نیست؟ امام حساب می‌کند آن جنبه مغناطیسی را ندارد و می‌رود. تو عبادتی شدی نه ولایتی، حالا اسمت در طومار حضرت زهرا (علیها السلام) نیست. اسم تمام خلقت در طومار حضرت زهرا (علیها السلام) است حالا او را می‌زنند! بازویش را می‌شکنند! و سیلی به صورتش می‌زنند! آن وقت در آخرالزمان می‌گویند لعنت نکن. اگر کسی را موثر بدانی مشرک به خدا شده‌ای، ما یک وقت نمی‌فهمیم که مشرک هستیم، عین خیالمان هم نیست، تو نباید یک نفر را قبول نداشته باشی، تو باید کل این خلق را قبول نداشته باشی، کسی را موثر ندانی اگر کسی را موثر بدانی مشرک شده‌ای، مؤمن باید غنی به ذات باشد.

چطور ولایت، نقش دائم و همیشگی داشته باشد؟

وقتی آدم ترک اولی کرد، خدا را به پنج تن قسم داد، پنج نور عظیم و بعد نورهای

ریز ریز، آن نورهای ریز ریز شیعه‌های ائمه هستند، پس آن‌ها به ائمه اتصالند. ولایتشان ثابت است آنها شیعیان الستی هستند، به چه دلیل؟ «اللهم صل علی علی و آل علی» آل علی شیعه‌های هستند که در الست لیک گفتند. همان نورهای ریز ریز، آن‌ها شیعه‌های تاییدی هستند. نقش امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دائم و همیشگی دارند، مثل آن یهودی که سلمان رفت سر قبرستان و او را صدا زد. به سلمان گفت: سلمان جان دست از علی (علیه السلام) بر ندار. آن ظاهرا یهودی بود اما باطنا شیعه بود. ما ظاهرا اسلام داریم، اما باطنمان یهودی است چرا؟ چون علی (علیه السلام) و امام زمان (علیه السلام) نداریم، لهب و لعب داریم. «اللهم صل علی محمد و آل محمد» اینها شیعیانی هستند که به دست پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شیعه شدند. اینها ولایتشان موقت است. تاییدشان موقت است، ممکن است گرفته شود. مثل سلمان که به دست پیامبر شیعه شد. یا حضرت ابراهیم که پس از امتحانات، از پیامبر خواست که از شیعیان باشد. حالا که از شیعه‌ها شد. سلام الله علیه شد. وقتی سلمان از امتحان درآمد «سلمان منا اهل البیت» شد. پس ما از امتحان درنیامدیم. چرا؟ چون هر کاری را دنبال می‌رویم، شیعه فقط دنبال علی (علیه السلام) و اولاد علی (علیه السلام) می‌رود، دنبال کسی دیگر نمی‌رود.

نوح نقش نبوت داشت و گرنه نفرین نمی‌کرد که همه غرق شوند. حالا خدا توبیخش می‌کند و تا آخر عمرش گریه کرد. ای نوح تو را دائم الاستجابه کردم که دعا به مردم کنی که شیعه شوند نه اینکه نفرین کنی، آن وقت از نوح گرفت گفت تو لیاقت نداری، به تو دادم که مردم را هدایت کنی، حالا چرا خدا متقی را این همه می‌خواهد؟ چون متقی دائم الهدایه است.

عیسی نقش نبوت دارد. پیش متقی می‌آید و نقش ولایت را می‌خواهد. اگر نقش ولایت را داشت که آسمان چهارم نگهش نمی‌داشتند. ملائکه گفتند: عیسی چه آوردی؟ گفت: سوزن و نخ. انبیاء ترک اولی دارند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل، دانشمندان امت من از انبیاء بنی اسرائیل بالاترند. این را به آن عالمی می‌گوید که علمش را در اختیار ولایت بگذارد و «من» نداشته باشد. آن عالم افضل انبیا است، انبیا ترک اولی دارند. آن عالم ندارد، دربست در اختیار است. پس اصل این است که در اختیار ولایت باشیم. مؤمن از انبیاء بالاتر است؛ زیرا محبت دنیا ندارد. افضل هستند،

یعنی انبیاء از نسل آدم هستند ولی مؤمن و متقی از نسل علی (علیه السلام) هست. حضرت علی (علیه السلام) وقتی ظاهر شد سفارش اصحابش را کرد نه انبیاء را.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا» شیعیان ما از زیادی گل ما آفریده شده‌اند. انبیاء را که نگفت. شیعه‌ها را گفت، شیعه‌ها نقش علی (علیه السلام) را دارند. از آن نسل هستند، اما خلق از نسل آدم است. خلق اشتباه کار است. خدا وقتی خواست آدم را خلق کند، یک مشت خاک از زمین قرض کرد اما ائمه (علیهم السلام) نور خدا هستند. نور خدا که خلق نیست. در عالم الست وقتی خدا ذرات را آورد به ذرات گفت الست اولی بکم قالوا: بلی، همه به خدا بله گفتند وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را آورد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را هم قبول کردند. ولی وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را آورد، به جز اندکی، بقیه لا گفتند. پس نقش ولایت را نپذیرفتند، حالا خدا یک فرصتی دیگر به ذرات می‌دهد. که شما را به زمین می‌آورد و ائمه (علیهم السلام) را هم زمین می‌آورد تا به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) لیبیک بگویید تا نقش امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بگیرید.

روایت داریم به چهار چیز نگاه کن تا نقششان در دلت بیفتد. 1. قرآن، امیرالمؤمنین می‌فرماید: انا قرآن الناطق، نقش قرآن ناطق در درونت بیفتد. 2. کعبه، کعبه زایشگاه حضرت علی (علیه السلام) است. به کعبه با محبت علی (علیه السلام) نگاه کن و گرنه سنی‌ها هم نگاه می‌کنند، پس چرا اهل آتش اند؟ اگر شما با محبت علی (علیه السلام) نگاه نکنی مثل سنی‌ها اهل آتش هستی. کعبه هم کسانی را که محبت علی (علیه السلام) را دارند قبول می‌کند. اگر قبولت نکند تو فقط آنجا راه رفته‌ای خدا نکند ما از آن‌ها باشیم. تو نقش لهو و لعب داری، نقش علی (علیه السلام) نداری که مکه تو را قبول نمی‌کند. مکه تو را قبول می‌کند که می‌گوید اگر توهین به یک مؤمن کنی انگار خانه خدا را خراب کردی. آجرهایش را هم دور ریخته‌ای. مکه علی (علیه السلام) دارد تو تلویزیون و ماهواره داری. 3. آب، آب مهریه حضرت زهرا (علیها السلام) است. نقش مهریه حضرت زهرا (علیها السلام) در درونت بیفتد. 4. صورت پدر و مادر، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «انا و علی ابوا هذه الامة» نقش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت علی (علیه السلام) را بگیری و می‌فرماید حضرت زهرا (علیها

السلام) ام اییها هست؛ مادر پدرش است. امام رضا (علیه السلام) به زکریا ابن آدم فرمود: زکریا تو در قم بمان. قم از بلا در امان است! زمین آن شهر نقش آن مؤمن را می‌گیرد، خدا به احترام آن نقش، آن شهر را عذاب نمی‌کند. حالا وقتی خدا امام زمانش را از زمین ببرد زمین دیگر آن نقش را ندارد. و زمین اهلش را فرو می‌برد، زیرا تا امام زمان (علیه السلام) هست، زمین اهلش را فرو نمی‌برد، اما تو وقتی امام زمان (علیه السلام) نداری خودت فرو رفته‌ای. خدا به عیسی فرمود: ای عیسی به عزت و جلال نور آسمان‌ها و زمین به واسطه علی (علیه السلام) است. پس همه آسمان‌ها و زمین باید نقش علی (علیه السلام) را داشته باشند، ولایت رحمت به کل خلقت است همه باید نقش ولایت را داشته باشند. به پیامبر می‌فرمایند: «رحمة للعالمین» ولایت پیامبر به عالم رحمت است. پیامبر ولایت را به عالم می‌رساند. رحمتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صادر می‌شود محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. صادرات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) محبت علی (علیه السلام) است. حالا خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید اشرف مخلوقات، کسی مثل پیامبر نیست چون پیامبر ولایتش کامل است.

خدا جهنم را برای دشمنان علی (علیه السلام) خلق کرد، چون نقش علی (علیه السلام) را ندارند، هر کجا که نقش امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد، آتش حیا می‌کند که آن نقش را بسوزاند، نجات بشر در علی (علیه السلام) است، آن دو نفر ایشان را عقب زدند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) ناراحت شد. خدا گفت: علی جان! غصه نخور، من در کشتن تو، تو را به عقیده‌ات می‌رسانم. حالا وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) شهید شد فرمود: «فزت ورب الكعبة»، به خدای کعبه رستگار شدم، آن‌هایی که در جهنم رقت کردند نجات پیدا کردند و امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مقصدش که نجات بود رسید. امیرالمؤمنین (علیه السلام) خوشحال شد. متقی هم نقش علی (علیه السلام) را دارد یکی نجات پیدا کند خوشحال می‌شود. به غیر از متقی کسی نقش علی (علیه السلام) را ندارد؛ زیرا می‌گوید برو پیش متقی. برو از متقی یاد بگیر. حالا به متقی می‌گویند حرف زن! . شیطان هم مؤمن امتحان نداده بود، نقش ولایت را موقت داشت مؤمن امتحان نشده بود، وقتی اطاعت امر خدا را نکرد خدا به او گفت: گم شو. زنگ بهشت را که می‌زنی می‌گوید: علی علی علی. بهشت از نور دست ولایت خلق شده. نقش ولایت دارد که علی (علیه السلام) می‌گوید. بهشت علی می‌گوید

ما ناعلی می‌گوییم. پس ما از جسم پست‌تریم، قلب متقی را باز می‌کنند می‌گوید
علی، خدمت حضرت زهرا (علیها السلام) می‌رسد می‌فرماید: پشت پا بر عالم
امکان زدم دست بر دامن زهرا زدم

شرط نجات

شرط نجات، گناه نکردن است.

شرط نجات، امام زمان (علیه السلام) شناختن است.

شرط نجات، یقین به این است که روح تمام احادیث و روایات امیرالمؤمنین (علیه
السلام) است.

شرط نجات، کفواً احد دانستن امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

شرط نجات، از جلسه ولایت نرفتن است.

شرط نجات، کارت علی (علیه السلام) داشتن است.

و شرط کارت علی (علیه السلام) داشتن سخاوت داشتن است.

شرط بی‌دین از دنیا نرفتن، دنبال خلق نرفتن است.

شرط مسموم نبودن دنبال خلق نرفتن است.

شرط قبولی حضرت زهرا (علیها السلام)، دنبال خلق نرفتن است.

شرط توبه کردن، دنبال خلق نبودن است؛ چون هر گناهی توبه دارد و فارغ می
شوی. اما دنبال خلق رفتن فارغ نمی‌شوی. همیشه هست! ما هم در کارهایمان
توبه می‌کنیم. اما توبه را می‌شکنیم. امام به عبدالعظیم حسنی فرمود: عبدالعظیم
اینها درست است. اما تا آخر برسانی. حالا که شما از این گناه توبه کردی، تا آخر
برسانی، دیگر این کار را نکنی، اما اگر بگویی توبه کردم، آن نقل است، حقیقت

نیست. وقتی توبه کردی، نباید توبه را بشکنی. آن وقت خدا از تو می‌گذرد. تو هنوز توبه نکردی تا آن کار در درونت هست آن پسره را می‌بینی. آن زنه را می‌بینی. این کارها را می‌کنی، توبه را می‌شکنی. این را خدا نمی‌آمرزد، باید توبه‌ات مثل نصح باشد.

شرط جلسه تائیدی، تائید و تعریف خلق نکردن است.

شرط دنبال خلق نرفتن، دنبال متقی رفتن است.

شرط پیروزی بر خلق، احتیاج نداشتن است.

شرط راحتی در دنیا، قانع و راضی بودن است.

امام رضا (علیه السلام) فرمود: «بشرطها و شروطها و انا من شروطها» شروط هر کاری این حرف هاست.

جهانی که در آن نقش علی (علیه السلام) نباشد، ناقص است.

ذره‌ای که در آن نقش علی (علیه السلام) باشد کامل است.

یا علی

ارجاعات

1. ↑ (سوره الجمعة، آیه 11)